

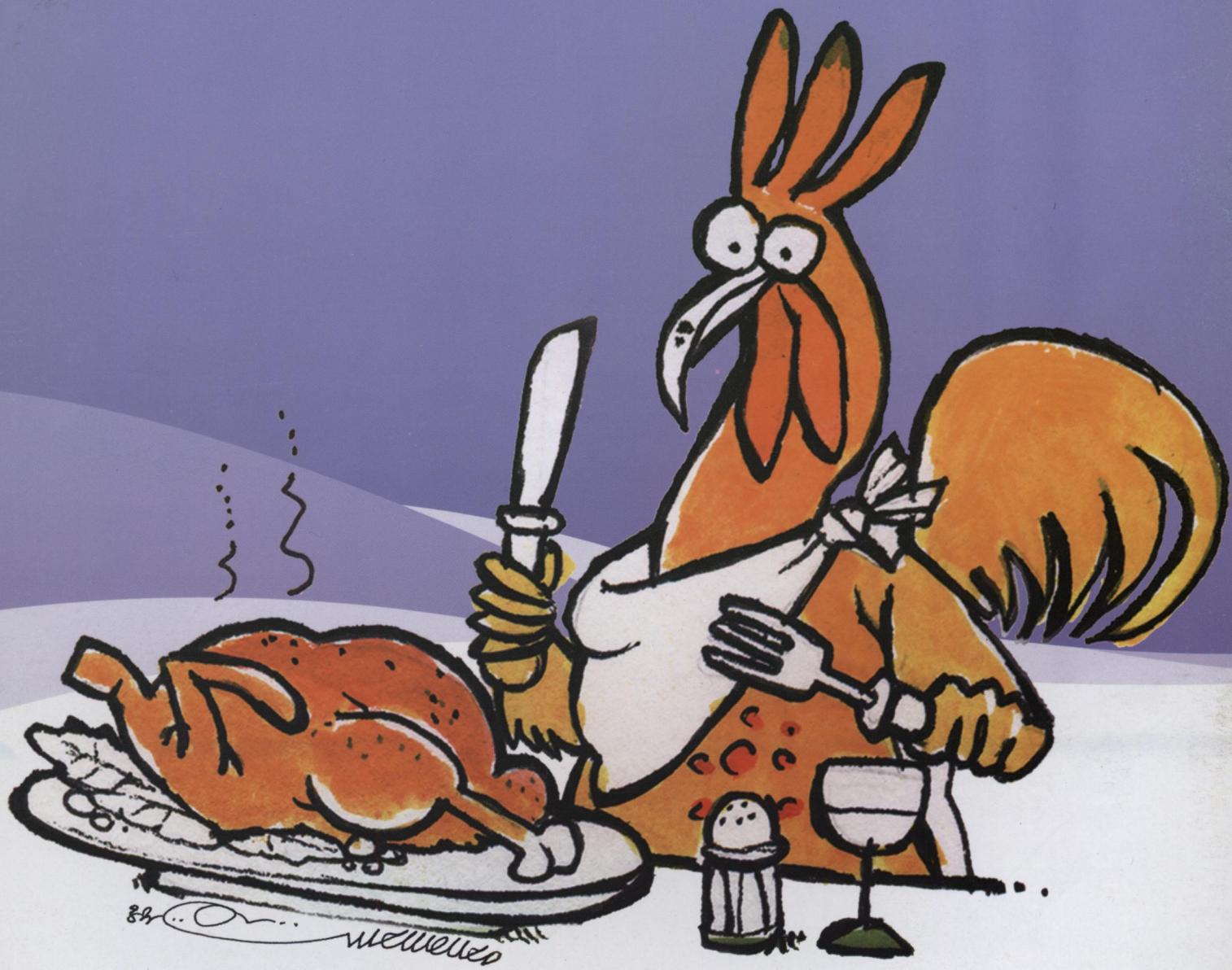
چهره های کودک

هفته نامه نوجوانان ایران

سال اول - شماره ۱۶

پنج شنبه - هشتم اردیبهشت ماه ۱۳۸۴

قیمت : ۲۵۰ تومان



داستان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره)

- ۲۳ نهرگشی حرفی پیش میاموزیک
کجاست؟
- ۲۴ خانه داستان
- ۲۵ خروشنامه خنزیر
- ۲۶ افسانه پیر مردخار کن و کنده درخت
- ۲۷ خنزیر
- ۲۸ بارون
- ۲۹ از آستان طارمهی میباردا
- ۳۰ موسیقی باب ایرانی



مدیر مسؤول: مهدی ارگانی
سردبیران: افشین علاء_ محسن وطنی
دبیر تحریریه: زهراسادات موسوی محسنی
مدیر هنری: حامد قاموس مقدم
تصویرسازی: سروش دبیری_ شهاب شفیعی مقدم
تئیه عکس: لیلا بیگلری_ سارا قاموس مقدم
 مدیر اجرایی: اشکان قمیشی
حروفچینی: سپیده اسلامی
نشانی: تهران - خیابان انقلاب - خیابان فخر رازی - نرسیده به
خیابان روانمهر - بن بست ذکاء - دفتر مجله دوست نوجوان
تلفکس: ۰۹۶۵۰۹۶

- ۳۱ اگر آب تمام شود!
- ۳۲ زال و سیمرغ
- ۳۳ اختلالات گستاخ
- ۳۴ دیگر به چشم نمودم هم اعتماد ندارم علمی
- ۳۵ عجایب هفت گانه
- ۳۶ سیستم عصبی
- ۳۷ Alice in Wonderland
- ۳۸ سرگرمی
- ۳۹ آنکشتی آسمانها

لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج
توزیع: فرش فیاض
امور مشترکین: محمدرضا اصغری
فکس: ۰۶۱۲۲۱۱
تلفن: ۰۶۰۶۸۳۳

هر کس حرفی به من بیاموزد...

حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«من علمی حرقاً، فقد سیرنی عبداً»

يعني: «هر کس حرفی به من ياد دهد، مرا بinde کرده است.»

بر هیچ کس پوشیده نیست که مولا علی علیه السلام، دریای بیکران علم و معرفت است و در دانش، کسی در طول تاریخ با اوی برابری نکرده است تا اینکه بخواهد چیزی به ایشان بیاموزد.

پس مولایی که در رفیع ترین قلهای دانش ایستاده و به جهانیان علم می آموزد چرا چنین سخنی بر زبان آورده است؟

پاسخ چیزی نیست جز اینکه حضرت می خواستند اهمیت علم و دانش و مرتبه معلمین را به جهانیان گوشزد کنند و به ياد من و تو بیاورند که آن کس که چیزی به ما می آموزد، حق بزرگی به گردن ما دارد؛ چنانکه در جای دیگری برکت علم را از احترام به استاد دانسته و می فرمایند «برکه العِلم فی احترام الاستاذ»

تمام بزرگانی که نامشان بر قلهای رفیع دانش ثبت شده است نیز کسانی بوده‌اند که استادان خویش را در طول دوران تحصیل، بسیار احترام می کردند.

امام ما نیز همانگونه بود و تأکید فراوانی بر احترام به استاد داشت و همواره از استادان بزرگوار خود به نیکویی ياد می کرد.

یکی دیگر از بزرگان روزگار ما، شهید مرتضی مطهری بود که سال‌های زیادی از عمر پربرکت خویش را صرف تعلیم و تربیت کرد.

شهید مرتضی مطهری، در سال‌هایی که مکتب‌های انحرافی فراوانی از سوی روشنفکران غریزده در ضدیت با دین مبین اسلام مطرح می شد با دقت نظر فراوان و با یافتن پاسخ‌های محکم و مستدل، در جهت روشن کردن فکر و ذهن شاگردان خود تلاش می کرد.

تمام درس‌هایی که شهید مطهری برای شاگردانش می گفت، در حال حاضر به صورت کتاب و نوار موجود است و مطمئن باشید که مطالعه آنها، خالی از لطف نیست.

خانه دوست

کاوه کهن



قم ساعت چهار بعدازظهر

«آخه چرا» این را پرسیدم چون سؤال اولم را هم پاسخ نداده بود. گفتم: «حداقل اسمت را بگو تا بدانم چه صدایت کنم». گفت: امید.

امیدخان یک دلیل منطقی داشت. نشریات نوجوان در بعضی نقاط خوب توزیع نمی‌شوند این را می‌توانید امتحان کنید چون خود ما هم از اینکه مجله‌های ویژه نوجوانان در بین هوار هوار مجله‌های زرد و روزنامه‌ها گم شود دلمان آب اناری می‌شود.

نیم ساعت بعد پشت حرم حضرت معصومه از ترس اینکه مریم حدادی هم مجله را ندیده باشد با ترس یک مجله از کیفم بیرون می‌آورم که سریع می‌گوید: دیدم فشنگ است. شما آنجا کار می‌کنید. مریم سوم راهنمایی است و مدت کمی است که مشتری دکه‌های مطبوعاتی شده و به دو مجله‌ای که تا چند هفته پیش می‌خریده، دوست را نیز اضافه کرده است. می‌گوید: «خانه شما گرم است. طنز را دوست دارم، البته شماره‌های اول کمی داستان‌های تلخ چاپ کردید که دوست نداشتم به جز یکی از آنها».

تهران ساعت پنج کوچه دوست!

می‌بیچم اما چه پیچیدنی. می‌خوریم به هم، می‌آید بگوید: اووه... که با سلام و احوالپرسی و معرفی به رگبار می‌بندمش. بعد هم آدرس می‌دهم که یعنی ما را بشناس. می‌گوید: یک شماره از مجله‌تان را دیده‌ام. دوستم خریده بود.

از هر دری سخن می‌گوییم و به قولی هیچ‌جی نشده فامیل می‌شویم که می‌رسیم به کم علاقگی او به مطالعه نشریات و معیارهای انتخابش.

راستی نامش حامد و هفده ساله است و می‌گوید: همه پر شده‌اند از ترجمه مترجم‌های تازه‌کار. این را از داستان‌ها و مطالب نچسب می‌شود فهمید. خود من بسیاری از مجلات نوجوان را در سایت‌های خارجی به صورت Online مطالعه می‌کنم؛ واقعاً آنقدر مطلب جالب هست که وقت به ترجمه آنها نمی‌رسد.

از خدا که پنهان نیست از شما چه پنهان، ما گزارشگرها هیچ وقت کفگیرمان به ته دیگ نمی‌خورد حتی اگر قحطی سوزه هم باشد می‌رویم از سوزه‌فروشی، مشابه‌اش را می‌خریم. اما اینکه بخواهیم از خانه خودمان گزارش تهیه کنیم شاید خیلی لازم داشته باشد. چراغ خانه ما یعنی مجله دوست نوجوان چند وقتی است که به لطف خدا و توجه شما روشن شده است. خواستیم از همین ابتدای کار به سراغ نوجوان‌ها برویم و خیلی رک و پوست‌کنده بپرسیم: ما کجای فکر و دل شما هستیم؟

ویژه نامه نووز

دوست

شماره ۱۴+۱
همراه با یک تقویم دیواری بزرگ!
قیمت ۲۰ هزار تومان



دوست

محله نامه نووز

حیال بزرگ ایران

چیز شنیده - بیست و دو هزار تومان



دوست

محله نامه نووز

موفقیت می کند و می گوید: «اگر امسال آدم تهران به غرفه شما سر می زنم، راستی تقویم قشنگی برای عید چاپ کرده بودی. ممنون ولی چرا سرجایش نبود!!»

نکته دوم مربوط به سرگرمی است. من به حل جدول و معما علاوه دارم ولی مدتی است که می بینیم اکثر بازی های فکری در مجلات تکراری شده و گاهی بعضی مجلات، جدول نشریات دیگر را کپی می کنند.

در مدرسه بین زنگ هندسه و فیزیک

«بخشید یک سؤال داشتم» - زود بپرسید که می خواهم برم سر کلاس. ساعت بعد امتحان داریم. البته لطفاً «بله چشم می خواستم ببینم خانه دوست کجاست؟»

یک مکالمه کوتاه با اعظم السادات هدایتی هجد Hessaleh که در پاسخ می گوید: «خانه ما منظور این است که ما مدتی است تمام مجله های دوست را می خریم. برای خودم، برادر کوچکم و خواهر خردسالم. فکر می کنم لازم بود که دوست نوجوان هم چاپ شود.

- فقط یک خواسته دارم و آن چاپ عکس روی جلد است. عکس های شاد و طنز خوب است.»

همان تهران، خیابان و ساعتش هم مهم نیست!

خبرنگار: بچه ها خوب هستید؟

- ممنون

خبرنگار: شما دوقلو هستید؟

- بله مینا و مهرداد

خبرنگار: چند ساله؟

- ای، سی سال حدوداً

خبرنگار: بله... فهمیدم با هم حساب کردید.

شما فکر می کنید خانه دوست کجاست؟ مجله را خوانده اید؟

مهرداد: خیلی زود تمام می شود.

خبرنگار: مگر پنج شنبه نمی آید.

مینا: نه زودتر می آورند، بعضی ها هم نمی آورند. این را پدر می گوید.

خبرنگار: خب نگفتید کجاست؟

مهرداد: حتماً سعی می کند خانه نوجوان ها باشد البته می تواند.

مینا: ولی کمی وقت لازم است کمی تنوع مطالبتان را زیاد کنید.

مهرداد: سوژه طلایی ها کار جالبی است. همه چیز دارد.

مینا: بله سوژه طلایی جذاب است، به شرطی که سراغ سوسک هم بروید.

ساعت هشت و هشت دقیقه پشت خط اردبیل!

بوق و باز هم بوق اما نه! این بار تلفن را برمی دارد. از بچه هایی است که سال گذشته در نمایشگاه مطبوعات دیده بودم. فکر می کنم حالا هفده سالش شده باشد. اسمش داوود کاظمینی است. «سلام داوود. خوبی...»

داوود مجله دوست را می بیند و چون عاشق فوتبال است می رود سراغ محتوای صفحه ورزشی و بعد هم برای ما آرزوی

فرم اشتراک مجله دوست نوجوانان برای جهان و حومه

بهای اشتراک تا پایان ۱۳۸۴ هر ماه ۱۴ شماره هر شماره ۲۷۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات میان انتساب کد

به نام مؤسسه تقطیم و نشر اثار امام (ره) واریز نماید

(قابل پرداخت در کلیه شب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی

تهران، خیابان انقلاب چهار راه حافظ پلاک ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید

(قابل توجه تقدیمیان خارج از کشور

بهایی یک شماره متفاوت دوست

خاور میانه (کشور های همچویر ۱۰۰۰۰ ریال)

آرژیا، افغانستان ۱۱۰۰۰ ریال

امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال

بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور که در ایران سکونت دارند، میتوانند مبلغ فوق را به حساب اعلام شده واریز نمایند و سپس نشانی فرد خارج از کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال نمایند.

راستی بچه ها!
از غرفه مجله های دوست در سالن
کودک و نوجوان نمایشگاه مطبوعات
دیدن کنید.

تا شماره

نام
نام خانوادگی

تاریخ تولد
تحصیلات

نشانی
کد پستی

تلفن

شروع اشتراک از شماره
امضاء

خروس‌نامه

نوشتۀ واجرا؛ محمد صالحی

← بمناسبت سال خروس



از همان یچکی به مسائل تربیتی بی توجه بودید!



وجهی گن که گهی پشت پرین و گهی...

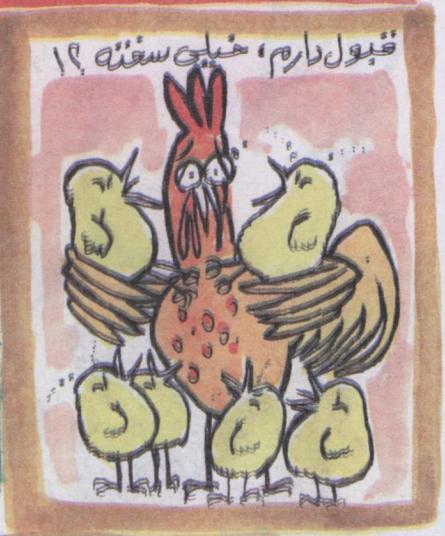
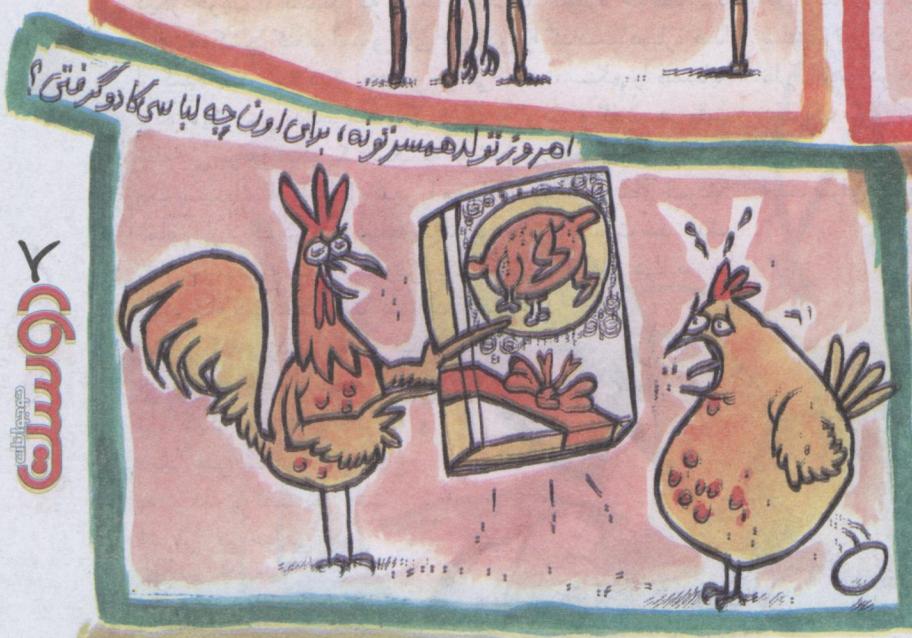


غدر کنم یک خورده خسته‌ای بیشه...!



گفتن که شما جزو پرندگان هستی، ولی نه اینکه پروازکنی!





افسانه پیر مرد خارکن و کنده درخت

اشرفی از آن می‌گرفت و خرج می‌نمود تا یک روز رفت در حمام. پسر قاضی شهر در حمام بود. خرش را با خر پیرمرد عوض کرد و رفت. الاغش را هی هون کرد، دید اشرفی نداد. دوباره رفت به سرکشی. کنده گفت: چه می‌خواهی؟ گفت خرم را هم قاضی برده و دیگر پس نداد. بعداً یک دبه به او داد و گفت: برو هرچه لشگر می‌خواهی در این دبه است. برو از آن بگیر. اول آمد، رفت سروقت همسایه و گفت: ای همسایه سنگ مرا بده. نداد. گفت در دبه، دبه لشگری بسیار ریخت بیرون. بنای زدن را گذاشتند. گفت نزدیک، الساعه می‌دهم. پیرمرد گفت تو دبه، همه رفتند تو دبه. پادشاه و پسر قاضی را هم همین کار به سرشنan آورد. بعد همه‌چیز داشت. لازم به هیچ چیز نبود. دوباره رفت سروقت کنده. این دفعه یک شیشه به او دادند. گفت نصف راه که رفتی، در شیشه را باز کن. آمد نصف راه که رسید در شیشه را برداشت. یک مار سیاهی درآمد و او را کشت. بعد از یکی، دو روز، زن آن رفت، دید یک ماری به گردن اوست و پیرمرد مرده. او گریه کنان رفت به شهر. مردم آمدند. مار هم رفت. بعد پیرمرد را دفن نمودند. این است سزای طمع فراوان.

روزی بود روزگاری بود. پیرمرد خارکنی بود. روزها می‌رفت صحراء، خار می‌آورد و چیزی می‌گرفت، مصرف می‌کرد تا یک روزی رفت صحراء، کنده درختی را دید. بنا کرد به کنده تبر زدن. ناگاه از کنده صدایی بلند شد: ای پیرمرد چه می‌خواهی؟ جواب داد: گرسنه هستم و می‌خواهم قدری کنده بشکنم و به مصرف خود برسانم. بعد یک سنگ به او دادند. ۲۱ درم بود. گفت هر وقت آرد می‌خواهی بگو سنگ آرد. سنگ آرد به تو می‌دهد. پس سنگ را گرفته و رفت. هر وقت آرد می‌خواست به سنگ می‌گفت آرد. آرد به او می‌داد تا یک روز همسایه از سنگ ۲۱ درم خبر یافت. آمد که آن را بگیرد. پیر، خانه نبود. زن پیرمرد گفت: این سنگ را بگیر و زود بیاور. همسایه رفت و دیگر سنگ را پس نیاورد. دیگر حریف او نشدند که سنگ را بگیرند. دوباره حرکت کرد برای سرکشی کنده. آمد و بنای تبر زدن را گذاشت. دوباره صدا از کنده بلند شد: دیگر چه می‌خواهی؟ گفت سنگم را همسایه برده. دیگر پس نداده. کنده یک دیگ به او داد و گفت: هر وقت شام می‌خواهی، بگو یک دیگ به تو شام می‌دهد. پیرمرد رفت و یک شب پادشاه را و اهل شهر را مهمان نمود. آنچه شام خورند تمام را از دیگ درآورد، داد به آنها. پس پادشاه ملتفت شد. دیگ را از پیرمرد گرفت و در عوض یک دیگی به او داد. دوباره دید دیگ شام نمی‌دهد. رفت سروقت کنده. چند تبر بر کنده زد. از کنده صدا درآمد:

ای پیرمرد چه می‌خواهی؟ جواب
داد: دیگ مرا پادشاه گرفته و
دیگر پس نداده. یکی الاغ
به او داد و گفت: هر وقت
اشرفی می‌خواهی هون
کن به الاغ، هر وقت
خرما می‌خواهی
هوش کن. پس
پیرمرد الاغ
را برد و





شعرهایی از ایرج میرزا

دو نفر دزد، خری دزدیدند
سر تقسیم به هم جنگیدند
آن دو بودند چو گرم زد و خورد
دزد سوم خرشان را زد و بردا!



۱۶۰



داشت عباس قلی خان پسری
پسر بی ادب و بی هنری
اسم او بود «علی مردان خان»
کلفت خانه ز دستش به امان
پشت کالسکه مردم می جست
دل کالسکه نشین را می خست
هر سحرگه دم در بر لب جو
بود چون کرم به گل رفته فرو
بسکه بود آن پسره خیره و بد
همه از او بدشان می آمد
هر چه می گفت لله، لج می کرد
دهنش را به لله، کج می کرد
هر کجا لانه گنجشکی بود
بچه گنجشک در آوردي زود
هر چه می دادند می گفت کم است
مادرش مات که این چه شکم است!
نه پدر راضی از او، نه مادر
نه معلم، نه لئله، نه نوکر
ای پسرجان من این قصه بخوان
تو مشو مثل علی مردان خان



نصرالله مردانی کتیبه خورشید

دلت کتیبه خورشید روزگاران است
صدای خون تو در آیه‌های قرآن است

تو از دیار کدامین ستاره می‌آیی
که در نگاه تو دریای نور جوشان است

قیام سرخ تو در قحط‌سالی فریاد
طنین صاعقه و انفجار توفان است

جهان ز جنبش خونین تو، به جوش آمد
بمان که از تو گریزان سپاه دیوان است

کلام مجزه‌بار تو در غبار قرون
طبیعه‌ای است که اسطوره‌ساز ایمان است

ز ابر دست تو باران مهر می‌بارد
بهار خرم اندیشهات گل‌افشان است

چنانکه خون زمان در رگ زمین جاری است
همیشه نام تو روشن به ذهن دوران است

چه غم که روح سحر در حصار شب فرسود
به دیدگان تو صد آفتاب پنهان است

برشاخه‌های نور

این حس تعاون مردم کد... داشتند.... یک مسأله الهی است کسی باز نقل می‌کرد که اگر یک ساندویچی را به یک نفر تعارف می‌کردند در این اجتماعات -ایشان گفت من خودم دیدم- این تکه‌تکه می‌کرد، لقمه‌لقمه، به این و آن می‌داد تا آخر. اینها یک مسائلی است که به نظر اولی کوچک می‌آید، لکن اینها بزرگ است. یک تحول بوده این، این حس تعاون مردم که از هم داشتند این یک مسأله عادی نیست، باز یک مسأله الهی است که اشخاصی که آن وقت ارتباط به هم نداشتند، کاری نداشتند، اینها همچون مرتبط به هم شدن و همچو جوش پیدا کردند که شدن یک خانواده، کانه مردم یک خانواده بودند، این خانواده هم از هیچ چیز نمی‌ترسید.

صحیفه امام، ج ۸، ص ۶۲۴

همچون شکوفه‌ای سپید

مرد با دیدن مأموران عراقی، چشم‌های خود را تنگ کرد و دسته چرمی ساک را در دستش فشرد. قلبش بی‌امان می‌تپید و نگرانی در وجودش ریشه می‌داشت. او یکی از دوستان امام بود و برای کمک به نهضت امام، پول زیادی را از ایران به عراق می‌آورد.

چند دقیقه پیش از آن، وقتی هواپیما در فرودگاه بغداد نشسته بود، او نفس راحتی کشیده بود؛ ولی در آن لحظه با دیدن مأمورانی که همه ساک‌ها و بسته‌ها را به دقت می‌گشتند، ترس در چشم‌هایش موج می‌زد.

با خود فکر کرد: «اگر این پول را از من بگیرند، حتماً مرا شکنجه می‌دهند.» ناگهان فکری همچون شکوفه‌ای سپید در ذهنش شکفت. با تمام وجود به امام موسی کاظم (علیه السلام) متولّ شد و آرام زیر لب گفت: «آقا! من این پول را برای کمک به فرزند شما می‌آورم، شما به من کمک کنید.»

در همان وقت، چهره آفتاب‌سوخته یکی از مأموران عراقی را دید که به طرف او می‌آمد. احساس کرد پاهایش کمی می‌لرزد. نفس در سینه‌اش حبس شد. عرق سردی روی پیشانیش نشست. مأمور عراقی تزدیک شد، آرام دستی به شانه او زد و در سالن فرودگاه را نشان داد و به عربی گفت: «شما بروید!»

مرد با چشم‌های گرد شده از تعجب، به سختی اب دهانش را فرو داد. با عجله به طرف در خروجی سالن فرودگاه رفت و به راه افتاد. اصلاً باور نمی‌کرد. وقتی سوار تاکسی شد و از فرودگاه دور شد، تازه خیالش راحت شد.

فردای آن روز، خود را به نجف رساند. آفتاب گرم و سوزان نجف، چشم‌هایش را می‌سوزاند. هنگامی که به خانه امام رسید، احساس کرد همه خستگی‌های راه را فراموش کرده است. با اجازه وارد اتاق امام شد. امام، لبخند بر لب جلو آمد. مرد، صورت مهربان امام را غرق بوسه کرد. در همان لحظه، لب‌های امام حرکت کرد و گفت: «شما در فرودگاه مسالمای داشتید و به موسی بن جعفر(علیه السلام) متولّ شدید.»

مرد که تا آن لحظه به هیچ‌کس حرفی نزدیک نبود، از تعجب چین بر پیشانیش نشست و ابروهاش بالا رفت.

از آسمان مارماهی می‌جاردا

گردآوری: رندی کرونی
ترجمه: محسن رخش خورشید

به حرکت درآورد. مأموران راهآهن با سرعت لوکوموتیوی را به ریل انداختند و خودشان را به واگن‌های افسارگریخته رساندند و آنها را متوقف ساختند.

دانه برف‌های غول‌پیکر

در ۲۸ ژانویه ۱۸۸۶ در منطقه پوروش دام «فورت کوج» در ایالت مونتانای آمریکا، مردی شاهد دانه برف‌هایی به بزرگی یک سطل شیر بود. ظاهراً اندازه این دانه برف‌های غول‌پیکر، ۳۸ در ۲۰ سانتی‌متر بوده است.

از آسمان مارماهی می‌بارد!
در ۲۹ می ۱۸۹۲ در خلال یک طوفان سخت در کالبورگ آلاباما، تعداد زیادی مارماهی از آسمان فرو ریخت. کشاورزان منطقه، سوار بر اربه‌هایشان، به سمت شهر شتافتند و مارماهی‌ها را از روی زمین جمع کردند تا از آنها به عنوان کود در مزارعشان استفاده کنند.



باران گوشت

در مارس سال ۱۸۷۶ میلادی عده زیادی در «بیت‌کانتری» واقع در شمال شرق «کنتاکی» آمریکا، شاهد ریزش تکه‌های گوشت از آسمانی صاف بودند. یکی از مأموران تحقیق گفت برخی از این تکه گوشت‌ها طعمی مثل گوشت گوسفند یا گوشت گوزن داشت. ممکن است این واقعه از برخورد رعد و برق با دسته‌ای پرنده ناشی شده باشد.

قطار بادی

در مارس ۱۸۸۴ باد شدیدی، قطاری را که شش واگن باری مملو از زغال‌سنگ داشت در خط آهن بارلینگتون و میسوری با سرعتی حدود ۱۶۰ کیلومتر در ساعت

تگرگ لاکپشتی

در ۱۱ می ۱۸۹۴ بار دیگر یک چیز غیرمعمولی از آسمان پائین آمد. در این روز طوفان سختی در ویکتوری می‌سی‌سی‌پی در گرفته بود که در خلال آن دانه تگرگ بزرگی از آسمان فرو افتاد. این تگرگ بزرگ، یک لاکپشت ۱۵ در ۲۰ سانتی‌متری را پوشانده بود. احتمال داده شده است که یک گردباد مکنده، این جانور دوزیست را از روی زمین بلند کرده و به آسمان برده باشد و سپس این لاکپشت بی‌نوا، هسته‌ای شده باشد برای تشکیل یک دانه تگرگ بزرگ.

طوفان که تمام شد، بیدارم کنید!

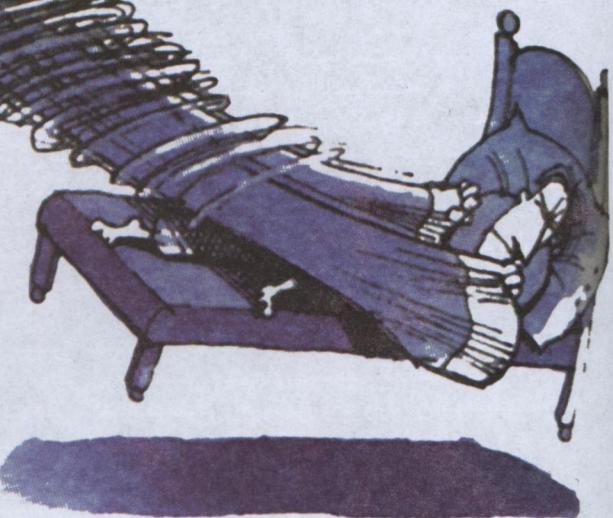
یک تورنادوی سخت و بزرگ که در ۱۲ می ۱۸۹۶ از منطقه سنت‌لوئیس گذشت، یکی از ساکنین منطقه را که در خواب به سر می‌برد، به همراه تختخواب و تشكش از جا بلند کرد و بیش از ۴۰۰ متر او را به پرواز درآورد و سپس بی‌هیچ صدمه‌ای به زمین گذاشت. شهروند خواب‌آلود نمی‌توانست به یاد آورد که چطور سر از آنجا درآورده است.

پست هوایی

در ۱۵ نوامبر ۱۹۱۵ تورنادوی از ایالت «گریت‌بند، ایالت کانزاس» عبور کرد و باعث روی دادن چند اتفاق عجیب شد، اما شاید عجیب‌ترین اتفاق، کشف یک صورتحساب باطل شده بود که در یک مزروعه ۵۶۳ کیلومتر دورتر افتاده بود.

کشتار آسمانی

جنگل‌بانان پارک جنگلی بین‌المللی «واساتچ»، در ۱۳ زوئن ۱۹۱۸



لاشه بیش از ۵۰۰ گوسفند را در کنار هم یافتند. از قرار معلوم گوسفندها در اثر برخورد یک صاعقه کشته شده بودند.

چینوک شیشه‌شکن

در شهر کوچک «اسپرفیش» داکوتای جنوبی در ۲۲ زانویه ۱۹۴۳، درجه حرارت به خاطر وزش بادهای گرم چینوک در عرض دو دقیقه از ۲۰ به ۷ درجه سانتی‌گراد نوسان کرد. این تغییر ناگهانی، چنان سریع بود که بسیاری از شیشه‌های پنجره‌ها و ظرف‌های شیشه‌ای ترک خورد.

یک روش جدید برای پر مرغ کندن

یک گردباد شدید در ژوئن ۱۹۵۸ در میشیگان آمریکا از کنار مرغی گذشت و باعث شد که تمام پرهای آن مرغ بریزد. نشریات محلی، تصویر این مرغ بخت‌گشته را چاپ کردند و زیرش نوشتند: روشی جدید برای پر مرغ کندن.

شب جهنمنی

بعد از یک توفان شدید در ایالت تگزاس در چهاردهمین روز از ماه ژوئن سال ۱۹۶۰، دمای هوا یکباره افزایش یافت و تقریباً تا عدرجه سانتی‌گراد رسید. این افزایش ناگهانی دما، باعث رسیدن زودهنگام میوه‌ها و محصول پنبه شد و آنها را آماده برداشت کرد.

گردباد مشکل پسند

در ۳ آوریل ۱۹۷۴، با وجود اینکه یک گردباد شدید کلبه‌ای را در اوها یا به کل ویران کرده بود. داخل ویرانه‌ها، یک آینه و یک شانه تخم مرغ سالم و دست‌نخورده پیدا شد.

زنده اما یخ‌زده

در ۱۹ زانویه ۱۹۸۵، مایکل دوساله برای بازی کردن از خانه‌شان در میلواکی بیرون می‌آید. ولی دمای هوا ناگهان به سرعت کاهش می‌یابد و به پایین‌تر از صفر می‌رسد. پدر مایکل چند ساعت بعد او را در حالی پیدا می‌کند که دست‌ها و پاهایش مثل چوب سفت شده بود و سطح بدنش را لایه‌ای از یخ پوشانده بود. مایکل خردسال برای مدت نامعلومی نفس نکشیده بود. در بیمارستان، دمای بدن او را ۱۵ درجه سانتی‌گراد اندازه گرفتند و تحت یکسری مراقبهای ویژه، بعد از سه روز او را به هوش آوردند. او هیچ آسیبی ندیده بود. ظاهرا وزش باد سرد، او را با چنان سرعتی منجمد کرده بود که متابولیسم بدنش به اکسیژن خیلی کمی احتیاج داشت.



علی شیرازی

موسیقی پاپ ایرانی

۱۳
۶۰
۰۷

و سپس با یکدیگر میکس (مخلوط) می‌شود. تازه پس از این کار ترکیبها و جلوه‌های صوتی جدید و دیجیتال نیز به آنها افزوده می‌شود و نوعی شیکی و تمیزی مخصوص دنیای مدرن به موسیقی

تحمیل شده و دیگر صداها مثل گذشته بُوی خاک نمی‌دهد
در موسیقی پاپ محض ایرانی، صدای خواننده دارای لحن و توñالیته ویژه‌ای است و تحت تأثیر آوازهای خوانندگان غربی بیشتر در قسمت جلو دهان او تولید می‌شود. برخلاف آواز ایرانی فاقد تلفیق شعر و موسیقی و ریتم ترانه پیروی می‌کند.

(غلت یا تریل که در آوازهای اسپانیایی خیلی کاربرد دارد، تکرار دو یا چندباره یک حرف صدادار در کلمه توسط خواننده است که به گرما و دلنشیتی آواز می‌افزاید).

در این گونه، شعر، ترانه ویژگی‌های خاص خود را دارد و گرچه آهنگسازان در کارهای خود از اشعار کهن و کلاسیک نیز استفاده می‌کنند اما بیشتر از شعرهای نو و ساده با لحن عامیانه بهره می‌برند. مانند این نمونه در اوج اختناق زمان طاغوت، آفرینندگان اثر حرف خود را زند و ترانه «شبانه» در تاریخ مبارزات مردم ایران ماندگار شد:

«کوچه‌ها باریکن، دکونا بستمس (دکونا بستمس)
خونه‌ها تاریکن، طاقا شیکستمس (طاقا شیکستمس)

از صدا افتدۀ تار و کمنچه، مرده می‌برن کوچه به کوچه نگاکن مرده‌ها به مرده نمی‌رن، حتی به شمع جون سپرده نمی‌رن مثل فانوسیان که اگه خاموشه، واسه نفت نیست هنوز یه عالم نفت توشه، نفت توشه

جماعت من دیگه حوصله ندارم، به خوب امیدو از بد گله ندارم گرچه از دیگر کون فاصله ندارم، کاری با کار این قاله ندارم، کوچه باریکن....»

موضوع مهم دیگر ریتم است. بیشتر ریتم‌های مرسوم در موسیقی پاپ محض ایرانی، همان ریتم‌های موسیقی کلاسیک غربی (شامل ریتم‌هایی که از موسیقی آفریقایی و ... وارد آن موسیقی شده) است. اما از ریتم‌های مشترک بین موسیقی‌های ایرانی و غربی و همچنین ریتم‌های پرطرفدار ایرانی مثل شش و هشت نیز استفاده می‌شود. طبیعی است که سازهای استفاده شده در موسیقی پاپ محض ایرانی (به جز موارد محدودی) همگی غربی هستند.

موسیقی پاپ ایرانی از رشته‌های پرطرفدار موسیقی در ایران است که همیشه مخالفان سرشختری در میان هنرمندان و فرهنگیان و حتی عame مردم داشته است. در تعریف موسیقی پاپ در کشور ما اختلاف زیاد است و سرچشمۀ بیشتر این مخالفت‌ها با این گونه از موسیقی در تفاوت این تعریف‌هاست. در این مطلب به مرور یکی از این تعریف‌ها می‌پردازیم.

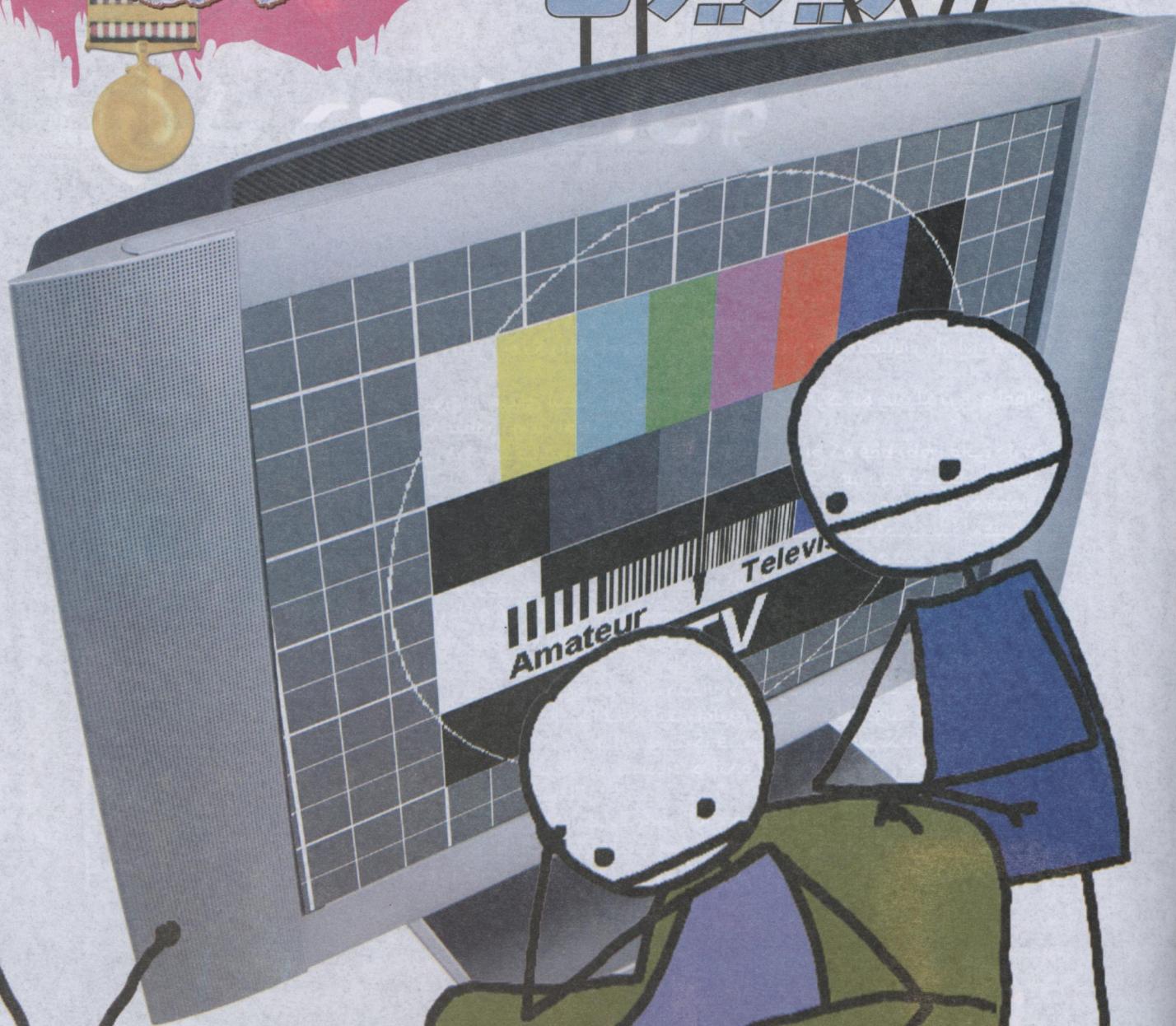
عده‌ای موسیقی پاپ را در ایران با تعریفی نزدیک به نوع غربی آن می‌شناسند. یعنی گونه‌ای از موسیقی که پایه و اساسش به دور از هر پیچیدگی بر سادگی و بی‌تكلفی در سرودن ترانه و شعر، آهنگ و ملودی و تنظیم و خوانندگی اثر بنا شده است. با این تعریف هر کس که آشنایی مختصری با موسیقی دارد می‌تواند اثری در حد دانش و تجربه خود را و به بازار عرضه کند. میزان اعتبار و ماندگاری آن نیز به استقبال مردم بستگی دارد. البته این گونه در دهه‌های اخیر به شاخه‌ها و رده‌های مختلف تقسیم شده و سبک‌ها و مکتب‌های جدیدی به همراه هر چهره که مطرح می‌شود از دل آن بیرون آمده است. من نوع داخلی این گونه را «پاپ محض ایرانی» می‌نامم که در حقیقت شکلی از موسیقی پاپ غربی است که با حفظ بیشتر ویژگی‌هایش با شعر و کلام فارسی اجرا می‌شود.

البته این نوع چه داخلی و چه خارجی- با پیشرفت فن آوری ضبط و پخش صدا از سادگی اولیه فاصله گرفته است. به عنوان مثال اگر به برخی از این ترانه‌ها گوش کنیم، صرفنظر از کیفیت نهضنان عالی ضبط این آثار که مربوط به تجهیزات زمان خودش است، نوعی صمیمیت و سادگی در تک‌تک آنها می‌بینیم؛ ویژگی مثبت و خوبی که حتی در کارهای ضعیف آن دوره نیز آشکار است. مانند صدای نفس‌گیری تند و سریع خواننده پرای ادامه‌دارن ترانه در سرسرب بعدی یا حتی صدای قورت دادن آب دهان او در لایه‌ای کلمات که

به صمیمیت و خودمانی بودن اثر و دلنشیز تر شدن آن می‌انجامد. از همه مهم‌تر این که در گذشته‌های نهضنان دور صدای خواننده و تمامی سازها به صورت یکجا با حضور و همراهی همه نوازنده‌گان در استودیو ضبط می‌شده و این در همدلی و بالا بودن حس و حال کار و رفاقت‌ها و ارتباط‌های انسانی هنرمندان که منجر به خلق آثار ماندگار می‌شود نقش بسیاری داشته است. ولی امروزه می‌بینیم که حتی در ضبط‌های موسیقی محلی و سنتی نیز صدای ساز نوازنده‌گان و آواز خواننده‌گان بیشتر آثار به صورت تکنفره ضبط



الطباطبائي



تولد جعبه جادو

آنها که لحظه‌ای از جعبه جادو چشم بر نمی‌دارند و به قولی خواب و خوراکشان با این سرگرمی قرن حاضر گره خورده است، باید سپاسگزار «برزیلیوس» باشند. دانشمندی که در سال ۱۸۱۷ سلینیوم را کشف کرد. عنصر سلینیوم در معرض تابش نور، برق را بهتر هدایت می‌کرد و این آغاز راه یک اختراع بود زیرا گیرنده‌های اولیه تصاویر، از این عنصر استفاده می‌کردند.

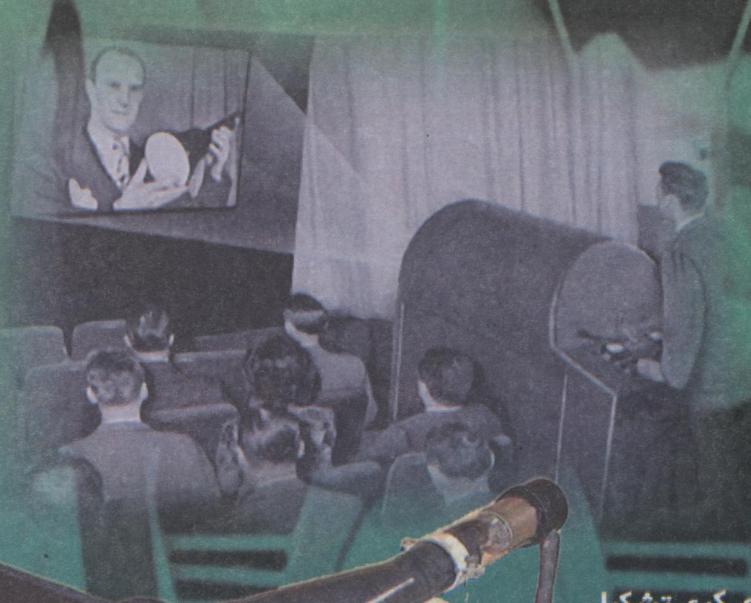
اساس کار تلویزیون بر مبنای انتقال صحنه‌های ساکن یا متحرک به وسیله برق و امواج الکترومغناطیسی به منظور رویت لحظه‌ای آنها استوار است.

در پخش رادیویی صداها، موسیقی یا گفتار رشته‌ای از امواج که امواج که فقط نظام زمانی دارند منتقل می‌شوند حال آنکه در انتقال صحنه‌ها نظم زمانی و فضایی هر دو باید رعایت شود. این انتقال را به روش «تقطیع» انجام می‌دهند. در این روش تصویر صحنه را به قطعات کوچک تقسیم کرده و این قطعات را یکی پس از دیگری منتقل می‌کنند. دستگاه گیرنده آنها را به همان ترتیب می‌گیرد و به شکل اولیه در کنار هم قرار می‌دهد.

در سال ۱۹۲۶ تلویزیون‌ها به روش تقطیع مکانیکی عمل می‌کردند اما در سال ۱۹۲۸ تلویزیون‌های با روش تقطیع الکترونیکی نسل پیش از خود را منسخ کردند. در بسیاری از کشورها به طور همزمان تلاش برای ثبت اختراقات کامل تر صورت گرفت، از جمله از سوی نیلوفرانسورس امریکایی در سال ۱۹۳۵. این فاصله تا سال ۱۹۴۰، زمان تکمیل گیرنده‌های آزمایشگاه‌های فنی دانشمندان دنیا بود و در نهایت نمونه قابل قبول در سال ۱۹۴۵ به نمایش عموم گذاشته شد. اولین اقدام برای تولید تجاری و انبوه تلویزیون‌های خانگی در سال ۱۹۴۰-۴۱ صورت گرفت. عده‌ای معتقدند نخستین گیرنده رنگی در سال ۱۹۵۱ توسط پیتر گلدمارک ساخته شده است، اما پخش تصاویر رنگی در سال ۱۹۵۳ در بسیاری از کشورها آغاز شد.

امروز صنعت تولید تلویزیون با دستیابی به فناوری‌های خاص سخت‌افزاری و نرم‌افزاری متوجه به کم‌حجم‌شدن و افزایش شفافیت صفحه نمایش شده است. البته ابتکارهای شرکت‌های سازنده را نیز برای جذب مشتری در سراسر دنیا، نباید نادیده گرفت.

تلویزیون اختراع یک آدم معین نیست!



عاتش هم ساده است چون کاری که تلویزیون انجام می‌دهد پیچیده است اقصیه از اینجا شروع شد که آکای یونس برزلیوس که شیمیدان بود و اهل سوئد در سال ۱۸۱۷ عنصر شیمیای سلنیوم را کشف کرد. خیلی زود دانشمندان فهمیدند که سلنیوم یک خاصیت جالب دارد و آن هم این است که هر چقدر نور بیشتری به آن بتابانیم، جریان برق بیشتری را از خودش عبور می‌دهد. (به این خاصیت فتوالکتریک می‌گویند) بعد از آن آکای کری با کمک یک عدسی تصویری را

به گروهی از باتری‌های فتوالکتریک تاباند و متوجه شد که با نورهای کم و زیاد لامپ‌ها یک تصویر خام از تصویر اولیه به وجود آمده است. آکای پل نیپکو در مرحله بعدی وارد عمل شد و صفحه تقاطع را ساخت یعنی صفحه گردی با سوراخ‌های متعدد که آن را در برابر باتری‌های فتوالکتریک چرخاندند و در همان حال صفحه گرد دیگری با سوراخ‌های متعدد را در برابر چشم انداشتند که گردش در می‌آوردند در نتیجه تماشاگر از درون این سوراخ‌ها یک رشته نورهای مختلف می‌دید که ترکیب‌شان همان تصویر جسم اصلی بود. مرحله بعد انتقال تصویر از کابل‌ها بود که «برد» در انگلستان بانی انجام آن شد. تلویزیون‌های اولیه، تلویزیون‌ها یک تفنگ الکتریکی تصویر این تلویزیون‌ها یک تفنگ الکتریکی است که نور را روی صفحه تلویزیون جارو می‌کرد و تصویر با همان مکانیسم اولیه آکای کری تشکیل می‌شد. بعد از آن توبت به تلویزیون‌های ترانزیستوری رسید که البته مکانیسم عملکرد آنها تا حدود زیادی با تلویزیون‌های لامپی فرق دارد.

محسن وطنی

تلویزیون لولوژیست!

از چه زمانی کودکان و نوجوانان به تماشای تلویزیون علاقه‌مند می‌شوند؟

تحقیقات نشان می‌دهد که کودکان تقریباً از سن دوسالگی، اولین تجربه رویارویی خود را با تلویزیون آغاز و شروع به کشف این دستگاه پر رمز و راز می‌کنند. در سه‌سالگی کودک علاقه خود را به یک برنامه خاص با سروصدای نشان می‌دهد و برای تماشای آن اصرار می‌ورزد و از آن پس، به تماشاگر حرفه‌ای تلویزیون تبدیل می‌شود. کودکان معمولاً در ابتدای تماشای کارتون‌ها و برنامه‌های کودک علاقه نشان می‌دهند. سپس، کمک فیلم‌های بزرگسالان را هم ندیده نمی‌گذارند.

تحقیق دیگری نشان می‌دهد
بچه‌هایی که والدین شاغل آنها، کهواره بچه‌ها را نزدیک تلویزیون می‌گذاشته‌اند و دنبال کار خود می‌رفتند، بیش از سایر بچه‌ها به تلویزیون علاقه نشان می‌دهند. بچه‌هایی که خواهر و برادر بزرگتر از خود دارند، تماشای تلویزیون را با فیلم‌های وسترن و جنایی شروع می‌کنند، ولی بچه‌هایی که فرزند اول هستند، معمولاً این روند را به شکل طبیعتی‌تری طی می‌کنند.

مدت تماشای تلویزیون هم در رابطه با کودک و تلویزیون باید مورد توجه قرار گیرد. براساس پژوهشی که در آمریکا صورت گرفته، کودکانی که از سن سه‌سالگی استفاده از تلویزیون را شروع کردند، تقریباً

خانم دکتر مهدخت بروجردی علوی، دکترای علوم ارتباطات و از اولین بانوانی است که دکترای این رشته را علمی دانشگاه علامه طباطبائی و مدرس ارتباطات در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد صداوسیما و مرکز مطالعات رسانه‌ها، نیز هست. روش تحقیق و تحلیل پیام‌های ارتباطی، تخصص اصلی خانم دکتر بروجردی محسوب می‌شود. ایشان دیدگاه‌های قابل توجهی در مورد تلویزیون دارد که می‌خوانید:

از تاثیر رسانه‌ها بر ذهن مخاطب کودک و نوجوان شروع کنیم؟

اولین مساله در پاسخ به این سؤال شما این است که باید بین رسانه‌ها تفکیک قایل شد. سؤال شما باید متمرکز بر یک رسانه خاص باشد. کتاب، رادیو، تلویزیون و یا آکه‌هایی که بر تابلوی خیابانی نصب می‌شوند، تاثیر یکسانی بر ذهن کودکان ندارند. من در پاسخ به این سؤال، در مرحله اول، روی تلویزیون بحث می‌کنم.

با اندک آگاهی از رسانه‌ها و تأثیری که بر ذهن مخاطب می‌گذارند، جای شکی باقی نمی‌ماند که رسانه‌ها و بهخصوص تلویزیون، تاثیر عمیقی بر الاح پاک ذهن کودکان و نوجوانان می‌گذارند ولی هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که این تأثیرات صرفاً خوب یا بد است. برنامه‌ای که برای یک نفر می‌تواند زیان‌بخش باشد، ممکن است برای نفر دیگری متفضمن فواید زیادی باشد. تحقیقات متعددی که در این زمینه انجام شده (البته تعداد این تحقیقات با توجه به اهمیت موضوع زیاد نیست و اکثر آنها هم در خارج از ایران انجام شده ولی ما تایخ آنها را به کشور خودمان نیز تعیین می‌دهیم) نشان می‌دهد که مخاطبان در رابطه با تماشای تلویزیون، منفعل عمل نمی‌کنند و مثل یک قربانی خود را در معرض حملات تلویزیون قرار نمی‌دهند، بلکه به شکل پویا، از میان برنامه‌های متعدد آن دست به انتخاب و گزینش می‌زنند.

از طرف دیگر، مطالعات انجام شده نشان می‌دهند که کودکان و نوجوانان از یک محتوای تلویزیونی، به شکل‌های گوناگون استفاده می‌کنند. تجارب کودکان و نوجوانان، ارزش‌هایی که به آنها آموخته شده، شرایط اقتصادی و اجتماعی خانواده و حتی بعضی از موارد خاص ژنتیکی را شاید بتوان عوامل تفاوت ادراکات کودکان و نوجوانان از یک محتوای ثابت دانست. پس خلاصه پاسخ سؤال شما این است که تأثیر تلویزیون بر کودکان و نوجوانان انکارناپذیر است ولی نکته مهم و قابل توجه، «شرایط تأثیر» برنامه‌های روی کودکان است.



آیا رسانه‌های سمعی و بصری بچه‌ها را انسان‌گریز می‌کنند؟
بی‌تردید روابط اجتماعی کودکان و نوجوانان، با نحوه تماشای تلویزیون بستگی دارد. در مورد تلویزیون این فرضیه‌ها وجود دارد که احتمالاً کودکان و نوجوانانی که از مسائل اجتماعی فرار می‌کنند و همچنین افرادی که از روابط میان فردی لذت نمی‌برند، بیشتر به تلویزیون رو می‌کنند و همین مسأله باعث به وجود آمدن یک سیکل معیوب می‌شود. یعنی انسان‌گریزی باعث توجه بیشتر به تلویزیون و توجه بیشتر باعث انسان‌گریزی بیشتر می‌شود. به این ترتیب می‌توان گفت اصولاً کودکانی که دارای سرخوردگی از روابط اجتماعی هستند، بیشتر به تماشای تلویزیون می‌پردازند.

آیا انباشته شدن ذهن کودکان و نوجوانان از اطلاعات پراکنده در رشد ذهنی آنها مفید است؟

تلویزیون به عنوان یک منبع اطلاع‌رسانی، نقش مهمی در آموزش ایقا می‌کند. تلویزیون این امکان را فراهم می‌کند که کودک دورترین جاهای کره زمین را ببیند، شخصیت‌های سیاسی کشورش را ببیند، پای درس بهترین معلمان کشور بشنیند و ...

به این ترتیب، اگر به صورت صحیح از تلویزیون استفاده شود، به عنوان بهترین منبع اطلاع‌رسانی می‌تواند، سطح اطلاعات کودک یا نوجوان را بالا ببرد ولی این کار باید همانهنج شده و با برنامه باشد.

آیا ترافیک تصویری انباشته‌هایی از تصاویر قهرمانان در تلویزیون و پوسترها از بازیگران گرفته تا ورزشکاران، نوجوانان را انسان‌هایی بی‌تفاوت بار نمی‌آورد؟

در مورد بی‌تفاوتی و انفعال نمی‌توان به طور قطعی نظر داد. مطالعات در از مدت و تحت شرایط آزمایشگاهی که البته بسیار دشوار هم هست، می‌تواند این امر را ثابت یا رد کند، اما در شرایط کنونی بیشترین راه برای جلوگیری از انفعال مخاطبان این است که تماشای تلویزیون توسط کودک یا نوجوان را محدود کنیم و تلویزیون را جانشین پدر و مادر نسازیم. اطرافیان باید ارتباط میان فردی با کودک و نوجوان را به حداقل برسانند. یعنی کودک و نوجوان نباید حس کند که تلویزیون تنها موئس اوست.

شما در تربیت بچه‌ها به آزادی معتقدید یا به اجبار؟ من در مورد هر کاری به نوآوری معتقدم و فکر می‌کنم که ذهن و مغز بشر به قدر کافی فعال و خلاق هست که در جریان هر امری با ابداع و نوآوری، شرایط را بهتر کند بهخصوص در این مورد حاضر که با کودکان و نوجوانان طرف هستیم.

و اما حرف آخر:

حرف آخر من این است که تلویزیون نه یک لوله است و نه یک پدیده کاملاً بی‌خطر و بی‌ضرر. این نحوه استفاده از آن است که ماهیت آن را تعیین می‌کند. درک درست والدین و مسئولان از کارکردها و تاثیرگذاری‌ها می‌توانند تلویزیون را به یک ابزار مناسب در جهت رشد و تعالی فکری کودکان و نوجوانان تبدیل سازد.

روزی ۴۵ دقیقه را روبروی تلویزیون می‌گذرانند. در پنج سالگی، این رقم به بیش از دو ساعت در روز می‌رسد. از شش سالگی تا دوازده سالگی، این روند سیر سعودی خود را طی می‌کند و به رقم دو تا دو ساعت و نیم در روز می‌رسد. پس از آن، دوباره وقتی کودک با کلاس و درس و مدرسه به طور جدی روبرو می‌شود، ضمن تماشای تلویزیون، سیر نزولی می‌پیماید، ولی هیچ وقت به کمتر از یک ساعت در روز نمی‌رسد. ناگفته نماند که مدت تماشای تلویزیون به عوامل متعددی بستگی دارد.

فصل‌های مختلف سال، تفریحات و سرگرمی‌های موجود در شهر، وضع مالی والدین، وضعیت شغلی آنها، اختلافات فرهنگی و چندین عامل دیگر، فاکتورهای تعیین‌کننده زمانی هستند که یک کودک در جلوی تلویزیون می‌گذراند. شاخص‌هایی وجود دارند که براساس آنها می‌توان، مدت زمانی را که یک کودک یا نوجوان پای تلویزیون صرف می‌کند، برآورد کرد.

سن، توانایی‌های ذهنی از جمله این شاخص‌ها هستند. بچه‌های بین سنتین یا زاده تا سیزده سال که دارای توانایی‌های ذهنی بیشتر و باهوش‌تر هستند، بیشتر به تماشای تلویزیون علاقه‌مندند.

رسانه‌ها در رشد تخیل کودکان و نوجوانان تاثیر مثبت دارند یا متفقی؟

گفتم که بیشترین بادگیری از تلویزیون در سنتین سه تا هشت سالگی صورت می‌گیرد. در این سن ذهن کودک پاک و صاف و آماده ضبط و ثبت هر چیزی است که مشاهده می‌کنند. همانندسازی یکی از مواردی است که تلویزیون، توسط آن تاثیرگذاری می‌کند.

همه کسانی که کودکی در خانه دارند، دیده‌اند که او چگونه نقش یک گانگستر تمام‌عیار را بازی می‌کند و ضمن تیراندازی به دشمن، زیر مبلمان خانه قایم می‌شود. شکی نیست که یادگیری و در ذهن نشستن کارها و رفتارهایی که قبل از همانندسازی شده بسیار آسان‌تر است. حال باید دید که در مورد چه کاری کودک همانندسازی می‌کند.

آیا نقش یک پدر مهربان را بازی می‌کند و پشت فرمان اتومبیل بچه‌هایش را به گردش می‌برد یا حوراب روی سرش می‌کشد و به سرقت از یک بانک اقدام می‌کند.

من فکر می‌کنم که ارزیابی مثبت یا منفی از رشد تخیل کودک کار درستی نیست.

احتمالاً می‌توان گفت که اگر تصویر خوبی به او نشان بدهیم، الگوبرداری او به شکل صحیح خواهد بود و اگر او شاهد تصویر نامناسبی باشد، به طور قطع، الگوبرداری باعث پیدایش رفتارهای نابهنه‌نگار خواهد شد.

سال ۱۹۴۱ بدرترین سال برای تولیدکنندگان تلویزیون بود چرا که در واقع در این سال در هیچ جای دنیا فروش قابل قبولی برای تلویزیون‌ها وجود نداشت.

در مارس سال ۱۹۴۱، سیستم ۵۲۵ خطی NTSC با سرعت ۳۰ قاب در ثانیه جایگزین سیستم قدیمی ۴۴۱ خطی شد که در سال ۱۹۳۹ ابه بازار آمده بود. اولین پخش برنامه تلویزیونی برای عموم در ژانویه سال ۱۹۴۸ بود.

اولین کوینده اخبار، کولین هاکر بود که سه بار در هفته اخبار هواشتاسی و وضعیت کشتزارها را از طریق WXYZ گزارش می‌داد.



اولین پیام بازرگانی در تلویزیون پخش تصویر ساده یک ساعت مچی بود که صاحبان کارخانه سازنده آن برای پخش این تصویر در تلویزیون ۷ دلار به شبکه تلویزیونی پرداخت کردند. این اولین آکهی در اول جولای سال ۱۹۴۱ پخش شد.

اولین مسابقه تلویزیونی، مسابقه «درست یا غلط» با حضور رالف ادوارد بود که در سال ۱۹۶۱ پخش شد.



طولانی‌ترین برنامه تلویزیونی برنامه‌ای به نام «مواجهه با خبرها» بود. پخش این برنامه از ششم نوامبر ۱۹۴۶ از شبکه NBC آغاز شد و بدون توقف به مدت ۵۵ سال ادامه یافت.

اولین برنامه رنگی تلویزیون در ۲ نوامبر ۱۹۵۳ از شبکه NBC پخش شد و یک برنامه کمدی بود. پس از آن پخش دومین برنامه رنگی تلویزیونی به تاریخ اول ژانویه ۱۹۵۴ و به مناسب آغاز سال نو مسیحی موكول گردید.

*تا سال ۱۹۵۸ هیچ برنامه زنده تلویزیونی به صورت رنگی ساخته و پخش نگردید!

اولین ستهای تلویزیونی یعنی تلویزیون‌های با کمد و پایه که در سه مدل بسیار ساده ساخته شده بودند، در «نمایشگاه رادیو» موسوم به المپیاد به نمایش گذاشته شدند. این نمایشگاه از ۲۹-۲۲ سپتامبر ۱۹۲۸ در اسکاتلند برگزار شد و با وجود کیفیت نامرغوب این ستهای تلویزیون، این تاریخ یکی از تاریخ‌های مهم در زندگینامه تلویزیون است.

یکی از مصائب سال‌های اول ۱۹۵۰، بلند شدن از جای گرم و نرم برای عوض کردن کاتال تلویزیون بود. وظیفه‌ای که والدین آن دوران از نوجوان‌ها توقع داشتند و انسان که آدم تنبلی است مجبور شد دستگاه کترل از راه دور را اختراع کند. شاید جالب باشد بداین‌دید اولین دستگاه‌های کترل از راه دور با یک سیم ۶ متری به تلویزیون وصل می‌شدند!

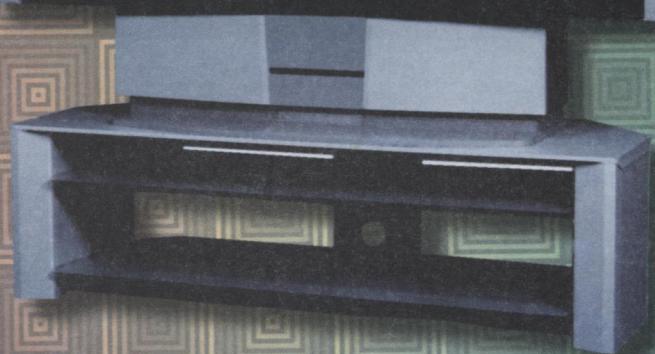
کوچکترین تلویزیون دنیا در سال ۱۹۸۲ و توسط کارخانه ساعت‌سازی معروف سیکو ساخته شد. صفحه نمایش این تلویزیون روی صفحه یک ساعت مچی بود و کیرنده آن در حیب پیراهن صاحب آن جا می‌شد!

اولین خبری که از تلویزیون پخش شد، خبر پذیرفتن نامزدهای ریاست جمهوری از سوی دموکراتهای امریکا و در آکوست ۱۹۲۸ بود.

اولین برنامه داستانی تلویزیونی برنامه «قادصد ملکه» بود که در سپتامبر ۱۹۲۸ پخش شد.

اولین دستگاه کترل از راه دور توسط کمپانی زنیط ساخته شده و در یک مجله نیازمندی‌ها در سال ۱۹۵۰ تبلیغ شد. متن تبلیغ این‌طور بود «دستگاه اتوماتیک انتخاب کاتال در دستان شما. از هر کجای اتاق ... باز هم زنیط از همه جلوتر است.» البته بماند که به این دستگاه هم ۷، ۶ متری سیم وصل بود!

اولین پخش تجربی برنامه تلویزیونی برای مسئولان در سال ۱۹۲۶ و در آمریکا انجام شد.



تلویزیون در زبان‌های مختلف

با ورود این کالای خارجی نام آن نیز در زبان‌های بسیاری حاوش کرد.

تلویزیون از دو بخش tele به معنای دور و Vision به معنای بینایی، منظره و چشم‌انداز ساخته شده است. در فرهنگ فارسی معادل این واژه آمده است: انتقال تصویر از دور، متعکس ساختن صورت اشیاء و اشخاص به مسافت‌های دور! البته اگر ما از این واژه ها استفاده کنیم مردم هارا مسخره می‌کنند!

TV – Television
Hervsdadesotion
Fernsehen
Television
Televizar
تلفزیون

تی‌وی – تلویزن
هروش دادستیون
فرنشن
تلوزیون
تی‌لیویزیار
تلفزیون

۱. انگلیسی
۲. ارمنی
۳. آلمانی
۴. فرانسه
۵. روسی
۶. عربی

CRT چیست؟

ساخته شدن تلویزیون با اختراع لوله‌های اشعه کاتدی نسبت مستقیم دارد. اسم دیگر لوله اشعه کاتدی CRT است. ارتباط اشعه کاتدی و تلویزیون موقعی شکل می‌گیرد که بدانید وقتی الکترون‌ها در یک لوله خلا به سطح فسفرسانست برخورد می‌کنند، سطح شروع به درخشیدن می‌کند. لوله‌های کاتدی در ساخت تلویزیون، کامپیوترها، ویدئوگیم، دوربین‌های ویدئویی، مانیتورها، اوسیلوسکوپ‌ها و رادارها کاربرد دارند و صفحه‌های فسفری که شعاع‌های گوناگون را دریافت می‌کنند باعث می‌شوند که CRTها میلیون‌ها را از هم تفکیک کرده و نمایش می‌دهند. اولین لوله اشعه کاتدی در سال ۱۸۹۷ توسط کارل فردیناند براون آلمانی اختراع شد.

تاریخچه لوله‌های کارتوفی:
۱۸۵۵ - آلمان - هانیریش گیزلر لوله گیزلر را اختراع کرد. او برای اولین بار با استفاده از پمپ جیوه‌ای که خودش ساخته بود لوله خلا را ساخت.

۱۸۵۹ - آلمان - جولیوس پلکر برای اولین بار در حین آزمایش‌های نمایش متوجه وجود اشعه کاتدی شد، البته او توانست این اشعه را مرفن کند.

۱۸۷۵ - انگلستان - سر ویلیام کروک توانست با استفاده از خامست فلورسان اشعه کاتدی را مرفن کند.
۱۸۹۷ - آلمان - کارل فردیناند براون اولین لوله اشعه کاتدی CRT را ساخت.

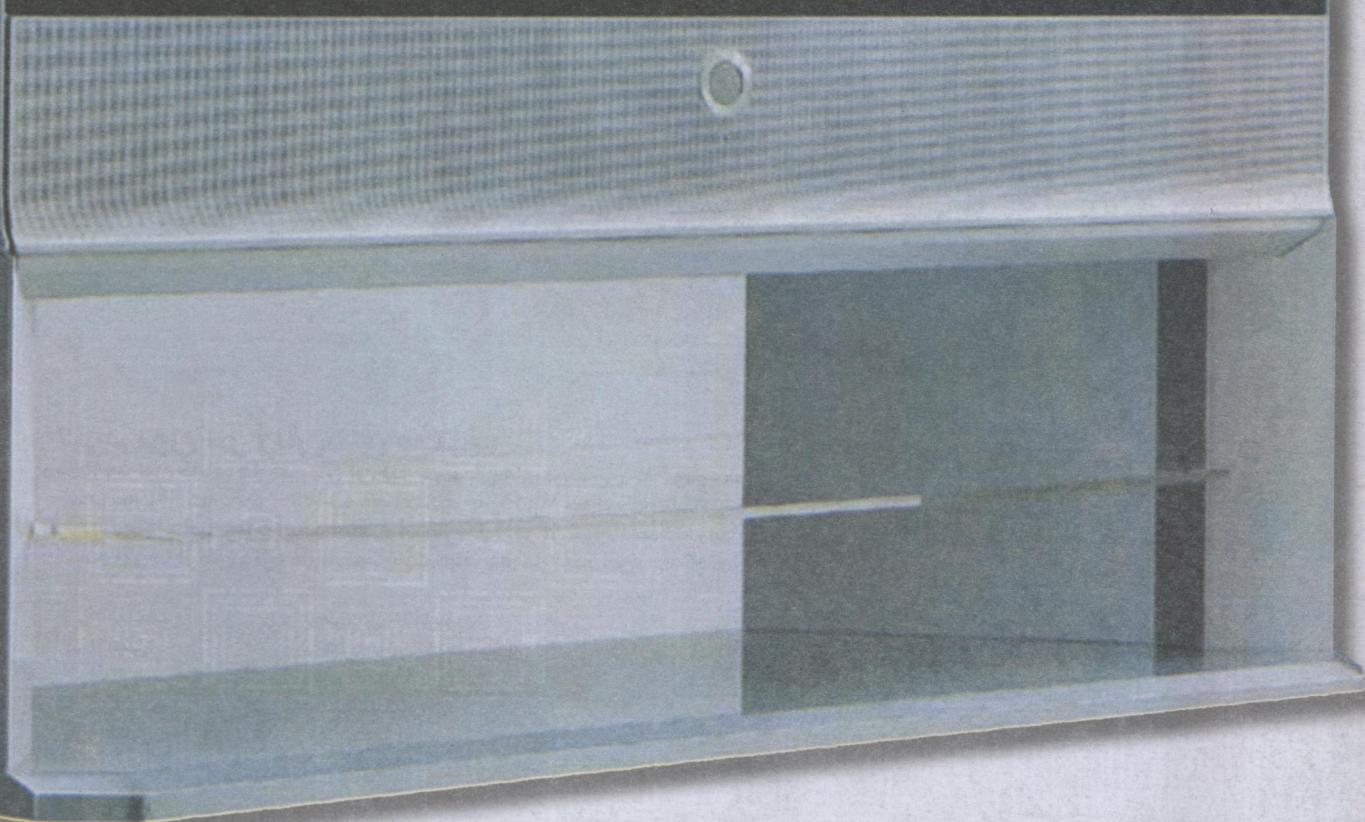
۱۹۲۹ - ولادیمیر کوزما زوریکین، کیشکوپ را ساخت، نوعی از لوله‌های کاتدی که در اولین تلویزیون‌ها مورد استفاده قرار گرفت.

۱۹۳۱ - آن بی‌دومونت اولین تولیدکننده تجاری و کاربردی لوله‌های کاتدی برای استفاده در تلویزیون‌ها بود.

وقتی فیلو ۱۴ ساله بود:

در سال ۱۹۲۲ پسرک کشاورز ۱۴ ساله‌ای طرح ایده‌اش برای ساختن تلویزیون را پیش معلم علومش برد. اسم پسرک فیلووتی فارینزورت بود و دانش الکترونیک اندکی داشت.

فیلو عاشق تجربه کردن بود. یکی از شب‌های زمستانی، فیلو مقاله‌ای خواند که در آن امکان ترکیب امواج رادیویی و تصاویر متحرک به صورت یک گیرنده مطرح شده بود. فیلو نوجوان ماهها به این موضوع فکر کرد و دست آخر به این تجربه رسید که باید امواج رادیویی و تلویزیونی را در یک گیرنده جمع‌آوری کرد و آنها را مجدداً به شکل تصویر و صدا درآورده، نشان داد. فیلو سال‌ها بعد از اختراع لوله‌های کاتدی آگاه شده بود و قنایت داشت که با کمک آنها می‌تواند طرح تلویزیونش را پیاده کند، اما او هرگز پول کافی برای این تجربه بزرگ را نداشت. سال‌ها طول کشید تا فیلو توانست آزمایشگاه تلویزیونش را بسازد و به تجارت‌بیش ادمه دهد. امروزه نقش او در ساخته شدن تلویزیون غیرقابل انکار است اما یادمان باشد که ایده تلویزیون در ۱۴ سالگی فیلو شکل گرفت یعنی وقتی که نوجوانی بیش نبود....



هر جان کشاورزی آزاد

اگر آب تمام شود!

خیلی‌ها از شهرهای دور و نزدیک به تهران بیایند تا در شادی مردم تهران شریک باشند آنها آمدند، در تهران مانند و به شهرهایشان برنگشتند. جمعیت تهران باز هم آنقدر زیاد شد که مشکل کم‌آبی، کارشناسان و مسئولین را یک بار دیگر دور هم جمع کرد تا فکری به حال مردم بکنند.

بعضی‌ها می‌گفتند: «یک سد دیگر بسازیم» بعضی‌ها هم می‌گفتند: «چاههای عمیق حفر کنیم و از آبهای زیرزمین استفاده کنیم».

از آنجا که پیش‌بینی می‌شد هر کدام از این راه حل‌ها می‌تواند موجب شادی شود و شادی موجب زیاد شدن جمعیت خواهد شدما تصمیم گرفتند هر دو کار را همزمان انجام دهند به همین دلیل از سال ۱۳۴۲ عده‌ای مشغول ساخت سد «لتیان» در ۳۲ کیلومتری شمال شرق تهران شدند تا آب رودخانه جاجرمود را ذخیره کنند و عده‌ای هم مشغول حفر چاههای عمیق در تهران شدند.

در سال ۱۳۴۶ سد «لتیان» ساخته شد و یک سال بعد، سومین تصفیه‌خانه تهران هم آغاز به کار کرد.

... و همان‌طور که می‌دانیدا مردم تهران شادی کردند و صدای شادی‌شان به شهرهای دور و نزدیک رفت. باز هم عده‌ای برای شرکت در این شادی، شال و کلاه کردند و به تهران آمدند. مانندند و دیگر برنگشتند.

جمعیت تهران آنقدر زیاد شد که سد «لتیان» و چاههای عمیق هم نتوانست تهران تشنۀ را سیراب کند.

باز هم کارشناسان و مسئولین فکر کردند و فکر کردند تا این که تصمیم گرفتند یک سد دیگر بسازند. کجا؟ بر روی رودخانه لار. این رود در شمال شرقی تهران و در دامنه قله دماوند جاری است.

سال ۱۳۵۳ کار ساخت سد آغاز شد و در سال ۱۳۶۳ شروع به کار کرد. حالا همه مردم می‌دانند که اگر آب ذخیره شده در سدها تمام شود، قحطی و گرسنگی و بیماری، همه جا را فرا خواهد گرفت. دور و پر تهران هم رودخانهای باقی نمانده که روی آن سد بسازند.

راستی اگر آب ذخیره شده در سدها تمام شود چه باید بکنیم؟

تا پیش از سال ۱۳۰۶؛ یعنی تقریباً ۷۷ سال پیش، آب مصرفی مردم تهران از ۲۶ رشتۀ قنات تأمین می‌شد. آن زمان، تهران، شهر کوچکی بود و آب این قنات‌ها برای جمعیت کم ساکن در آن کافی بود. رفتۀ جمعیت تهران زیاد شد و این تعداد قنات نمی‌توانست نیاز مردم را برطرف کند. برای همین هم در سال ۱۳۰۶، آب رودخانه کرج از طریق کانال به تهران منتقل شد. این کانال ۵۳ کیلومتر طول داشت و ساختن آن ۴ سال طول کشید. مردم تهران خیلی خوشحال بودند، چون با جاری شدن آب رودخانه کرج، مشکل کم‌آبی، حل می‌شد. این در حالی بود که فقط ۲۰ کیلومتر از این کانال سربوشیده بود و آب، ۳۳ کیلومتر در فضای باز جریان داشت تا به تهران برسد. در طول این مسیر، آب هم هدر می‌رفت و هم آلووده می‌شد. با وجود این مشکل کم‌آبی حل شده بود تا این که باز هم جمعیت تهران اضافه شد. در سال ۱۳۳۰ مسئولان تصمیم گرفتند برای اولین بار مسیر آب را از روستای بیلقان کرج به تهران لوله‌کشی کنند تا از هدر رفتن و آلووده شدن آن در مسیر جلوگیری شود، اما این آب لوله‌کشی قرار نبود مستقیم به خانه مردم برود، بلکه به اولین تصفیه‌خانه تهران که تصفیه‌خانه «حلالیه» نام داشت، می‌رفت و بعد به خانه‌های مردم هدایت می‌شد. کار لوله‌کشی و ساخت تصفیه‌خانه ۴ سال طول کشید و اولین آب تصفیه‌شده در تهران، در سال ۱۳۳۴ وارد خانه‌های مردم شد. باز هم مردم خوشحال شدند. آب مصرفی آنها، پاک و تمیز و فراوان شده بود اما جمعیت تهران هر روز بیشتر و بیشتر می‌شد و خانه‌های کوچک و بزرگی که ساخته می‌شد، تهران را هر روز بزرگ و بزرگتر می‌کرد تا این که مشکل کمبود آب بار دیگر به سراغ مردم آمد. باز هم کارشناسان و مسئولین فکر کردند و بحث کردند تا این که تصمیم گرفتند در سال ۱۳۳۷ کار ساخت سد امیرکبیر را شروع کنند.

این سد، همان سدی است که بیشتر شما آن را به نام سد کرج می‌شناسید. ۶ سال طول کشید تا این سد ساخته شد. با ساخته شدن سد امیرکبیر، دومین تصفیه‌خانه تهران؛ یعنی تصفیه‌خانه «کن» هم آغاز به کار کرد. مردم تهران خیلی خوشحال شدند. این خوشحالی باعث شد

شهاب شفیعی مقدم

داستان‌های شاهنامه [قسمت اول]

زال و سیمرغ

در زمان‌های قدیم، در زابلستان، پهلوانی به نام «سام» فرمانروایی می‌کرد. سام، پسر نریمان، پهلوان پهلوانان بود.

سال‌های زیادی از فرمانروایی سام می‌گذشت، اما هنوز پسری نداشت تا بعد از مرگش جانشین او شود. این قضیه او را رنج می‌داد و آرزو می‌کرد تا خداوند به او فرزندی عطا کند و بالاخره بعد از سال‌ها نیایش و دعا کردن به درگاه یزدان پاک، خداوند به او مژده داد که صاحب فرزندی خواهد شد.

سام از خوشحالی آرام و قرار نداشت و شب و روز بی‌تابی می‌کرد تا اینکه بعد از مدت‌ها انتظار، فرزندش به دنیا آمد.

تنش نقره پاک و رخ چون بهشت
برو بر نیینی یک اندام زشت

تن کودک مثل نقره، درخشان و پاک بود و صورتش مثل بهشت زیبا و اندامش بدون نقص بود. رنگ و رویش سرخ و باطرافت و موهایش همچون برف سفید بود و موی سفید در نظر مردم آن زمان نشانه خفت و خواری و ننگ بود.

سام وقتی نگاهش به صورت کودکش افتاد و موهای سفید او را دید، سخت آشفته شد و با خود گفت:
بخندند بر من مهان جهان
از این بچه در آشکار و نهان

همه بزرگان جهان مرا مسخره می‌کنند. بهتر است از ننگ این کودک، ایران را ترک کنم و سر به بیابان بگذارم. سپس از ترس سرزنش دیگران دستور داد تا کودک شیرخواره را به کوه البرز ببرند و در آنجا رها کنند.

در کوه البرز پرندهای به نام «سیمرغ» زندگی می‌کرد. یک روز که سیمرغ برای پیدا کردن غذای جوچه‌هایش به بیرون از لانه رفته بود، چشمش به کودکی افتاد که تنها در میان کوه در حال گریه کردن بود. در همان لحظه، پروردگار مهری از آن بچه در دل سیمرغ قرار داد که او را از خوردن کودک منصرف کرد و باعث شد که سیمرغ بچه شیرخواره را به لانه‌اش ببرد و همچون بچه‌هایش از او نگهداری کند.

روز گار به همین شکل گذشت و کودک، بزرگ و بزرگ‌تر شد تا اینکه شبی از شبها سام در خواب دید که مردی سوار بر اسب به سوی او آمد و به او مرده داد که کودکی که او در کوهستان رها کرده بود، هنوز زنده است. او نیز موضوع را با خوابگزارانش در میان گذاشت و آنها در حالی که او را از کار بیش سرزنش می‌کردند به او گفتند:

تو پیمان نیکی دهش بشکنی
چنان بیگنه بچه را بفکنی

ای پهلوان، تو آز پلنگ و نهنگ نیز سنگدل تری، چون پلنگ روی خاک و نهنگ درون آب،
بچه خود را بزرگ می‌کند و خدا را شکر می‌کند، ولی تو لطف خدا

۲۳
دویست و سیم

را نادیده گرفتی و ناسپاسی کردی و کودکت را در کوه رها کردی.
داشتن موى سپید، ننگ نیست بلکه رفتار و کردار ناپسند تو باعث خفت
و خواری و مایه ننگ است و در آخر به او گفتند:

که یزدان کسی را که دارد نگاه
نگردد ز سرما و گرما تباه

خداآوند اگر بخواهد کسی را حفظ کند، گرما و سرما روی آن اثر
نمی‌گذارد. اکنون از خدا پوزش بخواه و به دنبال فرزندت برو.

شبی دیگر، مردی با سپاهی گران به خواب سام آمد و با فریاد به او گفت:
تو از یک مرغ هم کمتری. اگر موى سپید ننگ است، چرا از ریش و موى سفید
خودت شرم نمی‌کنی. خداوند از فرزندت که تو او را خوار و مایه ننگی می‌دانستی،
نگهداری کرده است و او اکنون پهلوانی بی‌مانند شده است.

سام، با سپاهش برای پیدا کردن فرزندش به کوه البرز رفت و به آنچا رسید. هر چه تلاش
کرد، نتوانست فرزندش را بیابد. آنگاه از شرم خدا، سر و رویش را به خاک مالید و به درگاه خدا با
گریه و زاری التمام کرد و از خدا خواست که فرزندش را به او برگرداند. خدا نیز که گریه و زاری سام
را دید، خواهشش را پذیرفت.

سیمیرغ که صدای ناله و زاری سام را می‌شنید، به پسر سام که جوانی نیرومند شده بود، گفت من این مدت
مثل مادرت از تو مراقبت کردم. اکنون پدرت پشیمان شده است و به دنبال تو آمده. من هیچ وقت تو را فراموش
نمی‌کنم. من اسم تو را زال می‌گذارم. وقتی به خانه برگشتی، به پدرت بگو با این نام صدایت بزن. اکنون به خانهات و به نزد پدرت
برگرد که این کار به صلاح توست.

زال که از سخنان سیمیرغ ناراحت شده بود، در حالی که اشک می‌ریخت، به او گفت: مگر از من خسته شدهای که به من می‌گویی
بروم؟ لانه تو از پایگاه پدرم برای من بهتر است.
سیمیرغ در پاسخش گفت: از روی دشمنی نیست که تو را از خودم دور می‌کنم. من دوست دارم که تو پیش من بمانی، ولی بهتر است
است که نزد پدرت برگردی و با او زندگی کنی. اکنون این پر مرا بگیر و هر لحظه که به کمک من نیاز داشتی، آن را در آتش بسوزان
تا به یاریت بشتابم.

سام با این سخنان سیمیرغ آرام گرفت. آنگاه سیمیرغ او را با چنگال گرفت و به نزد پدرش در پایین کوه برد.
سام که با دیدن فرزندش از خوشحالی اشک می‌ریخت، او را در آغوش کشید و به او گفت:
به من ای پسر، گفت، دل نرم کن
گذشته مکن یاد و دل گرم کن

پسرم گذشته‌ها را فراموش کن و با من مهریانی کن. سپس جامه‌ای شاهانه به زال پوشاند و با او به طرف زابلستان حرکت کردند.
منوچهر، شاه ایران نیز از زال استقبال کرد و فرمانروایی کابل، زابل، هند و چین را به او داد. سام نیز از زال خواست تا کابل و دیگر
جهایی که شاه به او سپرده است را آباد کند و همواره همه را راضی نگه دارد و به او توصیه کرد که علم و دانش بیاموزد و با عدالت
و خوبی بر مردم حکومت کند.

در قسمت بعد داستان سفر زال به کابل و ماجراهی او با «رودابه»، دختر حاکم کابل را برایتان می‌گوییم.



دکتر دلارام

بیماری‌های روانی

اختلالات گسستگی

ندارد و بعد از درگیری‌های فراوان با خودش به بهانه‌ای رفتند به مهمانی را لغو می‌کنند اما نمی‌دانند چطور در راه سوار قطار شده، و یک هفته بعد در یکی از خیابان‌های شهری دور، خودش را پیدا کردند، می‌توانند مثال درستی برای اختلال گسستگی از نوع فرار باشد.

حالت رفتاری سوم، شخصیت چندگانه است که البته بروز آن زیاد شایع نیست. آدمها در این حالت شخصیت‌های تعریف‌شده‌ای

قبول دارند، وقتی آدم کلمه «اختلالات گسستگی» را می‌شنوند فکر می‌کند با یک متن خیلی علمی و خیلی سخت مواجه شده، اما این طور نیست. در واقع درباره «اختلالات گسستگی» هم می‌شود خیلی ساده و روشن توضیح داد. وقتی صحبت از «اختلالات گسستگی» می‌شود، با یک جور رفتار سر و کار داریم، رفتاری که روانشناس‌ها به آن «غیرانطباقی» می‌گویند. یعنی آدم در موقعیت و شرایطی قرار بگیرد که نتواند خودش را و رفتارهایش را با آن

منطبق کند. در چنین موقعیتی بعضی‌ها نمی‌توانند تجارب ناراحت‌کننده‌شان را از ذهنشان دور کنند، بعضی‌های دیگر با وجودی که توانسته‌اند با موقعیت کنار بیایند، آشنازی‌های خفیفی را بروز می‌دهند و گروه سوم که دچار اختلالات گسستگی هستند برای فرار از اضطراب‌ها و فشارهای موقعیتی که ناراحت‌شان کرده، سعی می‌کنند تجارت‌بیشان را محظوظ کنند. کلمه «گسستن» که در اسم این واکنش رفتاری به کار رفته دقیقاً به همین معناست یعنی آدمهای گروه سوم از گذشته و تجارت‌بیشان جدا و گسسته می‌شوند. خیلی از این اختلال‌ها ناگهان شروع می‌شود و خاتمه‌پیدا می‌کند و با مر تجربه تنفس‌زای دیگر دوباره احیا می‌شود. حالا این گسستن چطوری در رفتار آدمها متجلی می‌شود؟ با بروز احساسات غیرواقعی، بیزاری و خود را کس دیگری پنداشتن یا احساسیت هویت نداشتن و یا احساس تغییر هویت. مثلاً من که دچار احساس گناهم و یک تجربه در دنای آزارم می‌دهد، خودم را شخص دیگری می‌پندارم که آن تجربه در دنای را نداشته است. بنابراین آن حس آزاردهنده، دیگر به من جدید مربوط نیست. در این صورت من علیم یک نوع از اختلالات گسستگی را از خودم بروز دادم که تغییر هویت نام دارد. آدمهای مبتلا به اختلالات گسستگی معمولاً چهار جور واکنش مختلف نسبت به تجربه در دنای دارند.

۱- فراموشی

۲- فرار

را از خودشان بروز می‌دهند مثلاً یک مرد ۲۵ ساله دانشجو ممکن است برای ساعتی در نقش یک دخترک ۵ ساله، ساعتی در نقش یک پیرمرد کاهبردار ۸۰ ساله و ساعتی در نقش یک دانشجوی نایبله ۲۰ ساله و ساعتی در نقش رئیس‌جمهور فرضی یک کشور آفریقایی فرو برود. همه این آدمها اسم دارند و در تمام طول مدتی که فرد در نقش یکی از آنها فرو رفته، آنها دیگر یا خواباند یا در سفرند و یا به نحوی دور هستند. شاید برایتان جالب باشد که بدانید بیشترین موارد بروز شخصیت چندگانه در آدمهایی بوده است که در دوران کودکی شان مورد صدمه و آزار قرار گرفته‌اند.

و اما آخرین حالت رفتاری که در اختلالات گسستگی بروز می‌کند دگرسان‌بینی است. در این حالت فرد رفتاری را در خود می‌بینند که دیگران در او نمی‌بینند مثلاً فکر می‌کند مثل آدم ماشینی‌ها حرف می‌زنند یا موقع راه رفتن تلوتو می‌خورند. در واقع در این حالت، فرد واقعیت رفتاری خودش را دگرسان و متفاوت می‌بیند و احساس می‌کند اعمالش و به خصوص گفتارش به طور کامل در اختیارش نیستند.

۳- شخصیت چندگانه ۴- دگرسان‌بینی
شایع‌ترین واکنش‌های گسستگی فراموشی است. آدمها در این حالت یک چیزهایی را فراموش می‌کنند و یک چیزهایی را به یاد می‌آورند. این فراموشی کاملاً جنبه روانی دارد و هیچ عامل چسمی مثل بیماری یا ضربه خوردن به سر در آن مؤثر نیست. مثلاً کسی ممکن است گذشته‌اش را فراموش کرده باشد ولی تمام آدرس‌های آشناها را حفظ باشد. این نوع فراموشی‌ها بیشتر بین خانم‌ها رایج است و از نظر سنی هم بیشتر در بین نوجوانان و بزرگسالان رواج دارد.

دومین واکنش گسستگی فرار است. گاهی وقت‌ها موقعی که آدمها احساس هوتی شخصی‌شان را از دست می‌دهند، زندگی عادی‌شان را رهایی می‌کنند و زندگی جدیدی را در مکانی دور و در ظاهر شخصی متفاوت شروع می‌کنند این فرار، رفتاری آگاهانه نیست و معمولاً شخصی به طور ناگهانی احساس می‌کند که پیدار شده و در مکانی ناآشنا با آدمهایی نامأتوس به سر می‌برد. مثلاً کسی که به میهمانی دعوت شده و لباس مناسبی برای آن



دیگر به چشم خودم هم اعتماد ندارم

«تا با چشم خودت ندیدی، باور نکن» یا «دیگر به چشم خودم هم اطمینان ندارم»، اصطلاحاتی هستند که از اعتماد انسان‌ها به چشم‌هایشان خبر می‌دهند در حالی که چشم جزو اعضایی است که خطاهای عجیب و غریبی می‌کند که به آنها خطای باصره می‌گویند. خطای باصره یا خطای دید یعنی چشم شما، شما را فریب می‌دهد و چیزی را که حقیقت ندارد به نظرتان می‌آورد. حالا چرا؟

اصلی‌ترین علتش این است که دیدن یک فرآیند فیزیکی ساده نیست یعنی هرگز نباید عمل دیدن را به کار یک دوربین فیلمبرداری تشبیه کرد. در واقع دیدن، یک تجربه روانی است؛ یعنی این چشم ما نیست که می‌بیند بلکه بر اثر فعالیت مغز و روان ماست که عمل دیدن انجام می‌پذیرد. خود چشم ابزاری مکانیکی است که انگکاس‌ها را دریافت می‌کند و آنها را به مغز می‌فرستد. قسمت اصلی قصه از اینجا شروع می‌شود، تازه حالا مغز ما باید راجع به اطلاعاتی که از چشم دریافت کرده، داوری کند و تشخیص دهد که فلان تصویر چیست! مغز برای این داوری به کمک چشم نیاز دارد. عضله‌های چشم، چشم را در حدقه به گردش درمی‌آورند. بنابراین چشم به چپ و راست و بالا و پایین گردش می‌کند تا مغز بتواند حدود مسافت‌ها را تخمین بزند مثلاً مغز ما پیش خود می‌گوید با این حرکتی که چشم برای تماشای بالا و پایین این درخت کرده، طول آن باید حدود ۱۰ متر باشد. حالا با این توضیحات می‌توانیم علت نوعی از خطای دید را شرح دهیم.

فرض کنید دو خط مستقیم به لحظه درازی با هم مساوی‌اند. یکی از آنها افقی و دیگری عمودی رسم شده است. حالا اگر به آنها نگاه کنیم، به نظر می‌رسد که خط افقی از خط عمودی کوتاه‌تر است، علت این خطای دید این است که سرعت گردش چشم ما در حدقه در جهت افقی از عمودی بیشتر است بنابراین مغز دچار خطای می‌شود و نتیجه می‌گیرد که خط افقی که زودتر ارزیابی شده از خط عمودی کوتاه‌تر است و مانع از گیریم که دیگر به چشمان هم نمی‌توانیم اعتماد کنیم!

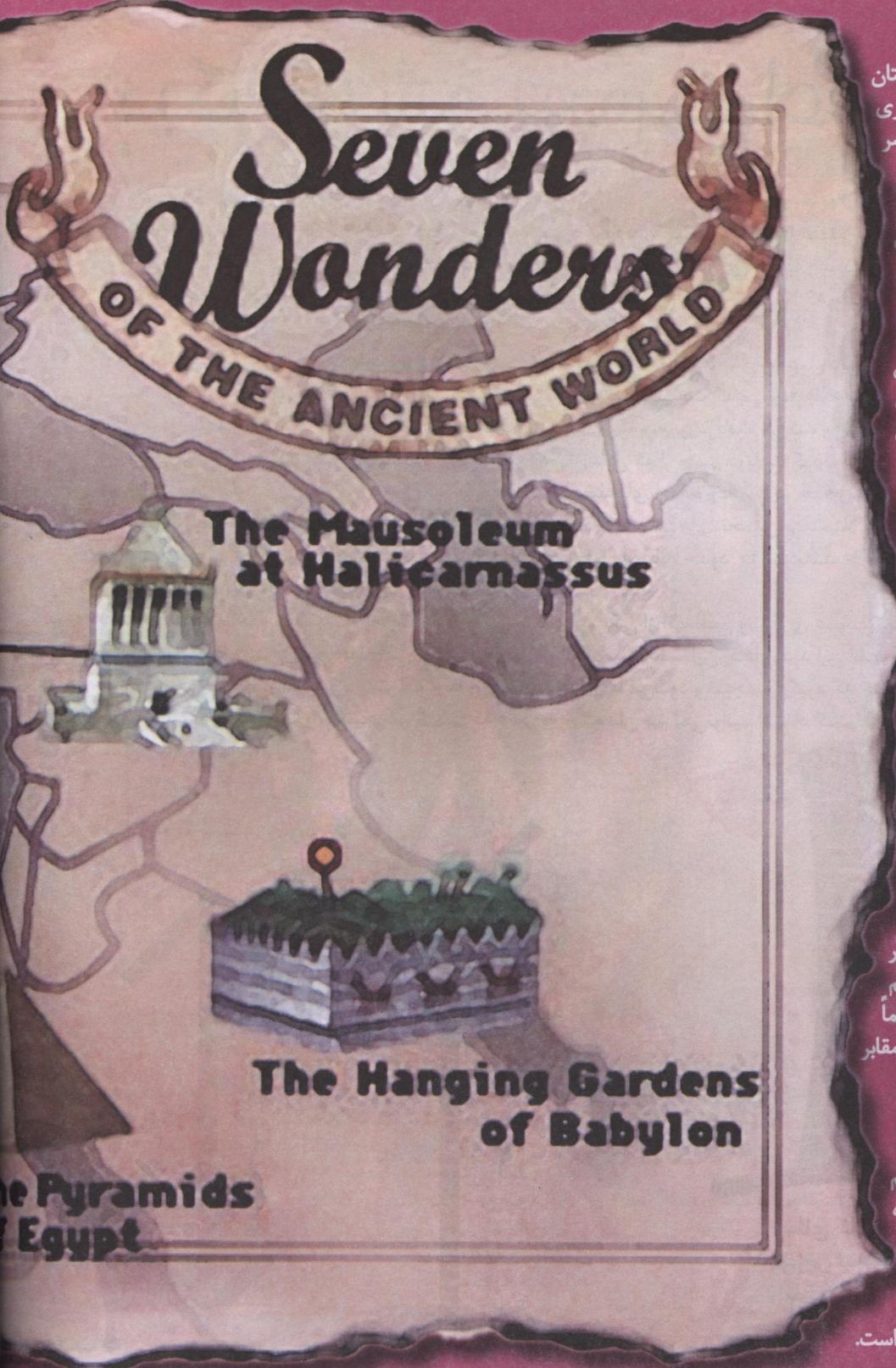


خطای کلاه استوانه‌ای: ارتفاع کلاه با عرض لبه آن برابر است ولی ما ارتفاع را بلندتر می‌بینیم

طول دو خط عمودی برابرند
ولی ما خط ۲ را بلندتر می‌بینیم



عجایب هفتگانه



دنیای قدیم و فرهنگ باستان جهان، دارای اسرار اعجاب‌انگیزی است که هنوز برای بشر ناشناخته مانده است. اینکه در سر دانشمندان و هنرمندان و معماران آن زمان چه می‌گذشته که یک‌چنین دنیایی را خلق کرده‌اند، نیز بر کسی روشن نیست. به هر حال یکی از مرموزترین اسرار آن زمان عجایب هفتگانه دنیای قدیم است که در آدامه مروری بر آنها داریم.

۱- هرم بزرگ جیره
مصر، سرزمین باستانی و پیچیده‌ای است. اسراری که در اهرام ثلاله مصر خفته است هنوز هم کاملاً برای باستان‌شناسان و مورخان روشن نشده. هرم بزرگ جیره در نزدیکی قاهره واقع شده است. سطح قاعده هرم جیره مربعی است که هر ضلع آن ۳۳۲ متر است. مساحت این هرم نیز بالغ بر پنجاه‌هزارمتر و ارتفاعش یک صد و چهل و هفت متر است. حجم این هرم عظیم هشت میلیارد کیلو است. حتی می‌دانید که اهرام مصر، مقابر فراعنه مصر است.

۲- باغ‌های معلق بابل
این باغ در زمان‌های قدیم در شهر بابل و به دستور پادشاه آن زمان ساخته شده بود. بابل یکی از امپراطوری‌های بزرگ زمان خود و دارای آثار هنری و باستانی فراوانی بوده است.

۳- معبد دیان

این معبد در یونان واقع شده بود که بارگاه الهه شکار و ماه بوده است. این معبد در فضایی به طول ۱۲۷ متر و عرض ۷۳ متر ساخته شد. این معبد را از سنگ مرمر ساخته بودند اما بر اثر آتش سوزی تیغه های چوبی داخلی از بین رفتند و باعث شد این معبد به کلی خراب شود.

۴- مجسمه زئوس

این مجسمه ارتفاعش ۱۵ متر بوده و نشان می داده که الهه بر تخت نشسته است. این تخت از عاج و چوب آبنوس ساخته شده و طلا و جواهرات گران قیمت در آن به کار رفته بود. این مجسمه تاجی از طلا و جواهر به سر داشته و عصای سلطنت در دست چپش بوده است.

۵- مقبره موزول

این بنای چهارگوش در محیطی به اندازه ۱۴۰ مترمربع ساخته شده بود که سقفی هرمی شکل داشته که در رأس آن کالسکه پیروزی با چهار اسب حامل شاه و ملکه در ارتفاع حدود ۴۰ یا ۵۰ متر از زمین قرار داشته است.

۶- مجسمه رودس

این مجسمه غول پیکر نزدیک به چهل متر ارتفاع داشته است ولی بر اثر زلزله بعد از ۵۶ سال از بین رفته و اینک اثری از آن نیست.

۷- برج دریایی

اسکندریه این برج نیز در مصر است یونانی های گویند که ارتفاع این برج حدود ۲۷۲ متر بوده است ولی این برج نیز بر اثر زلزله ویران شده و از خرابه های آن نیز چیزی به دست نیامده است.





امین حسینیون

سیستم ۴-۳-۱

اول از همه باید پادآوری کنیم که همین الان تیم بارسلونا با این سیستم بازی می‌کند، چلسي هم در بعضی بازی‌هایش از این سیستم استفاده می‌کند، همین‌طور میلان تیم ملی هلند در جام ملت‌های اروپا در بیشتر بازی‌هایش از این سیستم استفاده می‌کرد. پس اصلاً نباید فکر کنیم این سیستم اختراع خود برانکوست و به درد نمی‌خورد. همان‌طوری که می‌دانید الان تقریباً همه‌ی تیم‌های موفق دنیا از چهار مدافعان استفاده می‌کنند، این‌که چرا دفاع چهار نفره از دفاع سه نفره بهتر است را شاید یک‌روز جداگانه بررسی کنیم، اما فعلًا قبول می‌کنیم که دفاع چهار نفره بهتر است چون آن‌تر تیم‌های موفق دنیا از این روش استفاده می‌کنند.

در هر ورزشی برای بردن دو گار ضروری است: ۱. گل نخوردن ۲. گل زدن.

سیستم ۴-۳-۱ از ۴ مدافعان استفاده می‌کند که بهترین روش است و برای گل نخوردن از یک ضرب اطمینان دیگر هم استفاده می‌کند؛ یعنی قرار دادن دو هافبک دفاعی جلوی مدافعين، هافبک‌های دفاعی وظیفه‌ی اصلی شان جلوگیری از بازی‌سازی مناسب هافبک‌های طرح حریف است. این وظیفه را مثلاً در تیم زاپن ناکامورا بر عهده دارد. این شش بازیکن = ۴ مدافع، ۲ هافبک دفاعی - وظیفه‌ی اصلی شان دفاع کردن و گل نخوردن است. پس چه کسی قرار است گل بزند؟

۴ بازیکنی که در بازی مقابل بحیرین مهدوی کی (راست)، گریمی (وسط)، هاشمیان (چپ) و علی دایی در نک حمله بودند. این چهار بازیکن وظیفه‌ی گل زدن را به دوش می‌کشند، گل‌های تیم ملی در جام ملت‌های آسیا را به خاطر دارید؟ آن‌گل‌ها را بازیکنان این چهار پست خودشان زده‌اند یا ساخته‌اند. اما چرا این سیستم برای ایران مناسب است؟

اول این که بازیکنان هجومی ایران بهترین‌ها هستند، علی گریمی تکنیکی ترین است، مهدوی کیا دو فصل قبل بهترین پاسور بوندنس لیگا بود، وحید هاشمیان در بازیونیخ بازی می‌کند و ...، با توجه به این بازیکنان توان مریع هجومی تیم ایران واقعاً بالاست. به علاوه، وقتی تیم در حالت دفاعی قرار می‌گیرد سه بازیکن پشت سر مهاجم اول همه به عقب بر می‌گردند، پس تیم مدافعين بیشتری خواهد داشت.

این، به ظور خیالی خلاصه توضیح سیستم ۴-۳-۱ بود، اگر کسی سوالی درباره این سیستم دارد، خوب پرسید، جواب سوالش را می‌دهیم.

خدا کند کارمان به «اگر»‌ها نکشد!

امیر نوذری

هنوز خاطره چهار سال پیش را که به امید یک مساوی به بحرین رفتیم و با شکست ناباورانهای از رفتن به جام جهانی باز ماندیم، فراموش نکردیم. شاید آن زمان کمتر کسی پیش‌بینی می‌کرد که در آن بازی حساس، از تیمی شکست بخوریم که از رفتن به جام جهانی کاملاً نالمید بود و یکهزار آنکیزه ما را برای برد

باقی ماجرا که خودتان بهتر می‌دانید. شکر خدا این دوره، ملی پوشان ما تلاش خوبی کردند و همگی با تمام توان برای کسب امتیازها زحمت کشیدند. خوب، نتیجه خوبی هم گرفتند. اگر منطقی نگاه کنیم، تیمی که دو بازی در خانه دارد (که بته یکی از آن بازی‌ها با کره شمالی تقریباً نالمید است) و تنها کسب ۳ یا ۴ امتیاز برایش کافیست، از همین الان صعود کننده است، اما متأسفانه تاریخ نشان داده که تیم ملی فوتبال ما همیشه آنقدر از فرستاده استفاده نمی‌کند که کارش به «اما» و «اگر»‌های فراوان می‌کشد. تیم مامهرهای فراوانی دارد که با بازی در خشان خود ثابت کرده‌اند، لیاقت پوشیدن پیراهن تیم ملی کشورمان را دارند و انتخاب آنها به خاطر پرخی مسائل حاشیه‌ای نبوده و اکرجه شاید کارنامه درخشانی از مдал‌ها و القاب نداشته باشند، اما به خاطر آنکه زمان نمایش تبحر و هنرشنان فرا رسیده، در مستطیل سبز خوب می‌درخشند و نتیجه می‌گیرند.

جوان‌هایی که اگر مورد بی‌مهری و احساسات‌گرایی مسئولان قرار نکیرند با بازی کردن در پست‌های اصلی و حرفه‌ای خود می‌توانند برای تیم مثر ثمر باشند. متأسفانه با وجود نقدهای فراوان، شاید امروز بشود بزرگ‌ترین خطری که تیم ملی فوتبال‌مان را تهدید می‌کند، سرخستی مریبان تیم ملی

برای بازی کردن برخی بازیکنان در بازی‌های حساس دانست. مسلماً همچ ایرانی فوتبال دوستی نیست که افتخارات به دست آمده توسعه این قهرمانان بزرگ را فراموش کند و یا اصرار برای بازنشستگی آنها دلیلی بر بی‌مهری مردم بداند، بلکه به نظر مرسد در فوتبال امروز، وقتی بازیکنان بزرگی چون فیگو و زیدان به خاطر بالا بودن سن از بازی در تیم ملی خداحافظی می‌کنند و میدان را به جوانان پر انرژی و خلاق می‌دهند، اصرار بعضی‌ها حتی به بهانه استفاده از تجربه برای بازی برخی بازیکنان، بی‌هدوء، غیرمنطقی و غیراصولی است.

به هر حال به نظر مرسد که مسئولان تیم ملی هم با طراحی داستان‌های متفاوت، غیرمستقیم و طوری که اثبات کنند بی‌توجه به هر اظهار نظری کار خودشان را می‌کنند، کم کم به این نتیجه رسیده‌اند که باقی‌سازی و جانبداری یک طرفه از

هر کسی، نتیجه‌ای ندارد جز راه نیافتن ایران به جام جهانی و آغاز دوباره سردی ارتباط مردم با فوتبال کشورشان؛ چیزی که همگی در طول این چهار سال در استقبال از مسابقات

به چشم دیدیم، امیدوارم همگی مان دست به دست هم دهیم و در سال

همبستگی با گذشت و فداکاری

کاری کنیم که تیم ملی مان

سال آینده در جام جهانی

به میدان بروند.

پیش

آلیس در سرزمین عجایب یک انیمیشن ۷۵ دقیقه‌ای است که در سال ۱۹۵۱ توسط کلاید گرونیمی و ویلفرد جکسون کارگردانی شد. قصه فیلم آلیس در سرزمین عجایب

قصه‌ای اقتباسی است که از داستان لئوپلیس کارول برداشت شده است. داستانی که ادبیات ویژه‌ای دارد و طبیعتاً بخش

اعظم این ادبیات با وازه‌های خاص خودش، شعرها و حتی ایده‌هایی که داستان را ساخته‌اند، قابل تبدیل شدن به فیلم نبوده‌اند. شاید

یکی از دلایل عدم موفقیت اکثر نسخه‌های سینمایی آلیس در سرزمین عجایب هم همین ویژگی‌های ادبی و زبانی داستان اصلی است.

استودیوی دیزنی در این نسخه آلیس در سرزمین عجایب از فرمول ساده‌های استفاده کرد، آنها فقط سعی کردند به شخصیت‌های

مکتوب کتاب کارول، جان بیخشد و آنها را وارد دنیای واقعی و ملموس کنند. آنها فقط تلاش کردند تا حس شخصیت‌ها و

تجربه‌های آلیس را بازسازی کنند. یکی از نکات مهم فیلم آلیس در سرزمین عجایب، انتخاب خوب صدایان شخصیت‌ها است و در

این بین صدای ادوین واسترلینگ‌هالووی از همه شاخص‌تر است.

خیلی از مخاطبین عام سینما، فیلم آلیس در سرزمین عجایب رانی پسندند و معتقدند اثری ضعیف و بی‌معنی است. آنها فیلم را

بی‌معنی و فاقد صمیمت و گرمی سایر آثار دیزنی مثل سفیدیرفی و هفت کوتوله، ۱۰۱ خالدار یا بامبی می‌دانند. نکته‌ای که این

دسته از مخاطبین به آن توجه نمی‌کنند پیرنگ آثار مذکور و

تفاوت‌های اصولی آن با پیرنگ آلیس در سرزمین عجایب است.

مثلاً در سفیدیرفی حسد باعث کشتار و نابودی ادمها می‌شود. در

۱۰۱ خالدار زنی می‌خواهد حیوانات را به طور غیرقانونی بکشد

تا از پوست آنها پالت بیوست درست کند و در بامبی هیجان شکار و فرار و کشتار و مسأله مرگ و زندگی در میان است اما آلیس

در سرزمین عجایب یک رویا است و همان‌طور که از اولین تعریف رویا برمی‌آید، موقع دیدن آن نباید انتظار دیدن خط داستانی،

هیجان‌های حسابشده، نقطه اوج و نتیجه‌گیری را داشته باشیم. مهم این است که فیلم یک رویا را خوب، زیبا، پرنگ و تأثیرگذار

به تصویر کشیده باشد که این کار را کرده است!

آلیس دختر کوچکی است که در یک بعدازظهر گرم مجبور شده تا به همراه گریهاش دیانا زیر آفتاب بنشیند و به درس تاریخ گوش فرا دهد. او معتقد است درس تاریخ درس خشک و بیخودی است چون کتابش حتی یک عکس هم ندارد. او دوست دار دنیای خودش را داشته باشد، دنیایی که در آن گل‌ها حرف می‌زنند و

قورباغه‌ها آواز می‌خوانند. در همین حین خرگوش سفیدی از جلوی او عبور می‌کند، خرگوشی که دیرش شده و عجله دارد و

حرف می‌زنند. آلیس او را دنبال می‌کند و داخل چاهی می‌افتد که او را به سرزمین عجایب می‌برد.

آلیس در سرزمین عجایب انیمیشنی نیست که در ساختارهای کلاسیک بگنجد چون ما عادت کردیم که در حین دیدن یک فیلم به دنبال یک قصه باشیم، قصه‌ای پر از هیجان و کشش که تخیل ما را به کار بیندازد و ما را با خودش درگیر کند، اما اگر از همان ابتدا بدانیم که آلیس در سرزمین عجایب قرار

نیست قصه‌ای تعریف کند و اگر از همان ابتدا بدانیم که باید خودمان را برای دیدن یک رویا آماده

کنیم، آن وقت می‌توانیم به صندلیمان تکیه بدهیم و با آرامش از دیدن فیلم لذت

بریم. ضمناً یادمان باشد آلیس در

سرزمین عجایب محصول سال

۱۹۵۱ است. در سال ۱۹۵۱

چیزی به نام انیمیشن

۳۲

کتابخانه

Alice in Wonderland

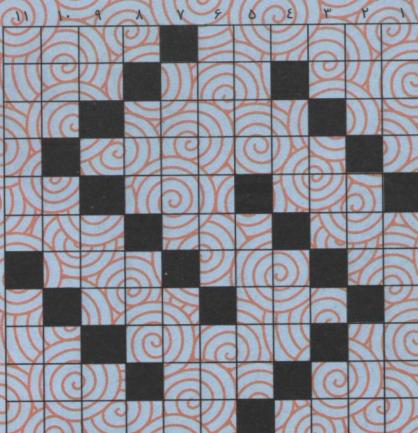
مرجان خوارزمی

رایانه‌ای وجود نداشته و همه

طراحی‌ها و این‌همه رنگ و حرکت که می‌بینید، قاب به قاب فیلمبرداری شده‌اند و ماده اولیه آنها هزاران ورق طلق است که با دسته‌های آدمها نقاشی شده، رنگ شده، پرسزمیندار شده و متجرکسازی شده، آن وقت متوجه می‌شوید که این همه رنگ و حرکت در این انیمیشن احترام‌برانگیز و دوست‌داشتنی است. همین



گل‌ریزی



- از بالا به پایین
- ۱- یکی از صفات پیامبر اسلام (ص)- ثروت
 - ۲- شخص- قرض و بدهی- ابتدا
 - ۳- نام گلی است- سقف دهان- بلده رویی
 - ۴- پشت یام- خود رستم
 - ۵- کم و اندک- دیوانه ناقص
 - ۶- زادگاه حضرت ابراهیم خرزنه است- جارو به دمدم می‌پندد
 - ۷- فاعله‌های کمیاب- رنگ
 - ۸- یکی از شهرهای از تقسیمات قرآنی است
 - ۹- سمت و سو- جایه‌جایی هوا- حرف فرماده
 - ۱۰- پسند شرکت‌های هواپیمایی ترسو
 - ۱۱- انجیر عربی- میوه تلفنی
 - ۱۲- رودی در اروپا- بیبو اما بسیار مفید
 - ۱۳- بن و صارع از مصدر دانستن
 - ۱۴- کشته چنگی- فایده
 - ۱۵- بی‌ازده- حلیقه عباسی- حرف نقرت
 - ۱۶- شهر بادگیرها- هم اشنان مازندران دارد، هم چراغ قوه- ایل به هم ریخته
 - ۱۷- ماه نو- ماه پایان گرما

پاسخ جدول شماره ۱۵۰



۳۳

۶۶



دوستان عزیزم، سلام، سلام، عیدتون مبارک!

بالآخره نوبت رسید تا من هم سال نورا به شما تبریک بگویم.
آخه نبی دوستین اینجا چه خبرها اونقدر حاکم داریم که هر چند
هفته یک بار نوبت به من می‌رسد تا حواب نامه‌های پیر ام مهر شما
را بدم، بروی همه‌ی از همه شما که جواب‌هاتون
دیر شده عذرخواهی می‌کنم

دوست خوش‌ذوق

صادق رحیم پور

مطالبی را که برای صفحه دختران و پسران فرستاده بودی، حوالدم،
حیلی جذاب و خوب بود، تو
منتظر ما را از ایجاد این صفحه‌ها
خوب متوجه شدی و موضوعات خوبی
را انتخاب کردی، فقط به گفته یکی
از نویسنده‌های مجله، شاید بهتر باشد تا
روی نشر و نجوم بیان داستان بیشتر
کار کنی چون که اگرچه موضوعات
به باشگاه کاراته رفتند یک دختر
نوجوان و زدن سبیل یک پسر
نوجوان موضوعات خوبی برای طرح
یک خاطره شیرین باشد، اما در نوشتن،
بحوه بیان موضوع هم مهم است. البته من زیاد
سر در نمی‌آورم و سواد درستی هم ندارم، به هر حال
منتظر بقیه نوشتنهایست هستم.

دوست شاعر
سیده معصومه میرابراهیمی
باور کن من از همه شعرهای خوش آمد، اما به دلیل کمبود
صفحه نمی‌توانم قول بدhem (و هر هفته یکی از شعرهای را چاپ
کنم، البته دلیل مهمتر این است که نوشته‌های همه شمارا جمعی
از دوستان من در مجله می‌حوانند و برای چاپشان تصمیم می‌گیرند
و در صورت قوی بودن یک شعر با داشتن آن را چاپ می‌کنند
پس با تشکر فراوان از تو، با اجازه عجالتا شهر بهار را چاپ می‌کنند
تا بعد.

بهار
پرندگان مشغول پرواز شدند
شکوفه‌ها باز شدند
برگ‌های سبز درختان بیدار شدند
گنجه‌شکها، حیک و حیک و حیک
صدای کردند قوی‌باغه را
بهار، بهار، بهار شادی می‌یاره

نوجوان و زدن سبیل یک پسر
نوجوان موضوعات خوبی برای طرح
یک خاطره شیرین باشد، اما در نوشتن،
بحوه بیان موضوع هم مهم است. البته من زیاد
سر در نمی‌آورم و سواد درستی هم ندارم، به هر حال
منتظر بقیه نوشتنهایست هستم.

انگشت‌تری

هیچ وقت انگشت‌تر نداشتم، اما حالا دوستش دارم؛ شاید به خاطر آن روزی که رفته بودم زیارت.

به قول بزرگ‌ترها باید هر چیزی به آدم بباید مثل همین حلقه نقش‌دار فلزی که گاهی با سنگ‌های پرمرز و راز بیرون آمده از دل سالیان، آذین انگشتان می‌شود.

آن حکایت را از امام خوبیان، علی (علیه السلام) به یاد دارید که انگشت‌تری اش را وقت نماز به مرد فقیر بخشید؛ شاید از همان زمان بود که برای ما انگشت‌تر تنها یک وسیله تزیینی نبود. مهر بزرگان شد و نشانه ارادت و خلوص و ...

آن روز پشت ضریح، پیرمردی که دست‌هایش را به شبکه‌های طلاجی گره‌زده بود هم یک انگشت عقیق داشت که وقتی بین دو نمازش آن را کنار مهرش جا گذاشت، فرستی بود تا آن

را باز نزدیک ببینم. رویش حک شده بود: «کربلا»
میان حیاط دور از نورهای رقصان داخل صحن
پیدایش کرد: « حاجی‌ایین را جا گذاشتماید»
لبخند زد و گفت مال تو باشد. نگاهش
می‌کردی، دیدم به دست تو می‌آید. حالا یک

انگشت‌تر دارم که هدیه خاک خوب
خداست و فکر می‌کنم هنوز
برای انگشت‌نم بزرگ
است. هدیه‌ای برای
یاد آوردن، برای ...

